

# قلعة

محمود زند مقدم

# زمیارات ناریار

معامل دانستگاه، ساختمان ۲۷۸، طبقه اول بلاک ۴، تلفن ۶۶۲۴۲۱

نامه

محمد زند مقدم

حاب اول: دینا ۳۶

سراز: ۲۰۰۰ سنه

آفت: جا بهانه گلنس

حق چاپ محفوظ است



در

زان حدبت نلخ می گویم نرا  
نا ز نلخی ها لر و نویم نرا  
نوز نلخی چون گه دل پر خون شری  
بس ز نلخی ها همه بهردن شوی  
حلال الدین مرلوری

هفت، هشت سال پس اس طالعه مختصر سام ند، آن روزها در ملوجستان کار می‌گردید، نیز نیز تا شانه‌ها می‌آمد سیران، طالعه‌ای حواسم راجع به ناتوانیه، رفته بمنطقه ای اس ساخته‌ها و همان ماس و بات این مررسی ند.  
همان امام دوست داشتند و هر زکوارم حضرت مهندس راستکار گروهی محقق را سربرهن می‌گردید که کارخانه سررسی روپیگری بود در شهر تهران، برای مکن از مؤسسه‌های امنی امورسی، و سراحتم حاصل کارخانه با متروان روپیگری در تهران مسنر ند که سال‌های اس علمی و ماهر که اس و مسره در بر اینرش مهندسی می‌ارزد، با این به سعادت ارادت صحبه‌ای که احسان می‌کنم به حضرت‌نان اس طالعه موجز را تقدیم می‌کنم بخشنادان که بر کسری ای تخفه در روسی.

دیگر اسک، گفاد سرگان حامه‌نشاس که روپیگری از فدیم نرسن و اصلترین حرمه‌های روی رمن اس و مر هست دوران‌ها وجود دانه است. راز آغاز تاریخ، ارحمه‌حیا منی؛ ه در کنار لنگر و ساه سراپیار مانحان حرک می‌گرداند همیروسان بوده‌اند و از سان سایج مصح ملاد هم رواح حرفة روپیگری بوده است که انتشارش مثل

ساری افتخارهای دیگر ارزاسی فانچان سرگ کاریخ ای و حس هم بادا.  
 شنیدهای که من حواهم سکرم این است که مادا حوانده بیندارد که محل  
 روپیه‌ها بمعط در باشند ایران و مجدد دارد. حانا. در همه نشرهای روی رس. و حسی  
 در پیشرفت نرسن و مشهور ترستان هم جنس سلطنهانی مامت می‌شود. و میگاهانی توان  
 ادعا کرد که اگر مسامی و ظاهن را درست احیام می‌داد. جس چند دهه‌ای در حاصه  
 رشته‌گی می‌شد. سر سلیل مثال حانجه مال گذشت برق شهران غلط نمی‌شد طور  
 شناسروزی و مدام. ما جناب شیرداری حماهان را اسالت می‌کرد عهتمام ده  
 عرب جوار ساسان را قادر می‌گردد سویم. جس و می‌دانشم هر. ملل ساری  
 مامت چند داری و رند ای چند است که دست کم ما چنگیکی احیام و طایف شیردار  
 شیران و دربر سرو ارشاطی ندارد هیجس ساری مثایم نایخ دیگر. و ای راحموم  
 نونش در این مقدمه جوی خواهی سار دارد هم برای راسم و هم حوانده که مدون  
 تردیده ملامت است سلامش دست و پا و سر و دندانش.

و مامان می‌دهم ای درآمد را ما اصراف بیان نکن که سحق ای رسی هم  
 ادعا نی ندارد در زمینه بزرگی و تحفیل و افتخار و مداخل ای گره کار و عالمت هم  
 اردا نی اسنادان و داشتندان رسی ماد که در گار و طایف و گارهای آنکار و پنهان سار  
 اداره موئی سحقیانی را هم بدگ می‌کنند و رسی مایه سرسی موش مسوده‌اند. حالا اگر  
 سل حاضر طعن تومن آنرا ساخته است که تا هکارهای نارحسی ای سرگان روزگار راستالعه  
 کند. مدون تردید آنگان سیره‌ها حوانده برد. جه کنم. سقوف حافظ:  
 رعن دهن نیخته است متوفیان ای او  
 که اگر امروز نزد است که لردا بسرد

محمود زند مندم



دروازه‌ای آهنی که باستانی مدام استاده است کنارش  
بندگهانی، یک قوطی حلی، روی جهار بامی بلند و جوسی،  
درون قوطی، چند پانجه‌کن و جافوی زنگزده، مینه‌های کح و  
کوله، سلاح‌ماشی که بغمیت گرفته نگهبان جلوی دروازه تله،  
هنگام نفیض سدنی خشونت باروهراه با تحکم مهمانان، و در استدای  
ب، صف منتریان، این ما و آن باکنان، در انتظار آنکه  
کامی محلو سردارند، و برند کنار جهار بابه، آنوقت نگاه  
هز و جرکن نگهبان و سیس هجوم گستاخانه دستانش به درون  
جسها و همه سوراخ سنهها، و سرانجام ضربه‌ای سریع روی  
نانه با کتف، که حضرت نایب می‌زند، ننانه اذن ورود و این که  
حوشختانه داوطلب بذیرفته شده، و آنگاه نفسی سهراحتی، هنگامی  
که آن سکی بای را هم سرمداری که بگذاری آن سوی دروازه  
گوشی از زیدان، هنگندر خلام شدمای ...

---، دو ساعنی بمنمه شب مانده، وقتی از میان این  
قاب آهنی می‌گذری، خسابانی می‌بینی خاکی و برغبار که انتهاش  
بنهان می‌شود در ظلمات.  
دو سوی خیابان دو شمار، گاهی عربیش و گاهی هارسک،

در کف نبارها لحنی همجون سر، کنار نبارها تبرهای جویی  
و سعائی، و بر تارک تبرها، لامهای برق، بک در مبان روش،  
درون هالمهای نارنجی، همجون سارهای فرسوب و روزگار به  
سر رسیده.

آن سوی نبارها، بساده روی گلآلود و کنار بساده رو،  
خانههای قلمه، بک طبقه و دو طبقه و نک و توک سطیقه، با  
بنحرهای جویی، ستر بدرنگ آسی ما سز خفه، و در ابواب  
حصی خانهها، ساگاه قلمه، در انتهای سبستی، بهنام درستند  
کلانتری، روزان و سان سر درش باسازی، بفک سر دوس، به  
باسازی، رشی ساگاه، کوتوال قلمه، ما جه جمروتی و هستی،  
و در مان سلسله کوتوالان، اگشت شماری، نام در کوده و بر  
آوازه.

هنوز حند قدی دورهنهای از دروازه قلمه، بوها  
هجوم می‌آورند، بیو تندر ادرار و لحن، بیو سنگین زباله و  
تنهای متغیر و زخم‌های سجرک نشته، استفراغ‌های جندشانه روز  
مانده، و ناگهان جلوی پاست، سرزنی سازمن چسده، مثل  
سوکی که لگدمال کرده مانند، و تاری که بیزرن ناب خورده  
است گردش و سکههای تار...

سر بالا کسی، تصویرها، گله به گله، کلمهای سراکنده  
زن‌ها، جلوی درهای جهار طاق، حنم در راه و سرک کرده،  
پیراهن‌های رنگارنگ، گاهی بدلون بپوشی بست، و در برسو  
جراغ‌های نوری، باهای گوشت‌آلود، ران‌های فربه، ماندلاند-  
های آویزان، ران‌های خنکیده و سکرهای لاغر ستر بنهان  
زبر دامن‌های جمن‌دار و بلوزهای فراخ، حنم‌ها ته جشم‌خانه‌ها.

سیدی نار و زردگون ، بلکها آماش کرده ، بعضی بلکها سکره  
بدون مزه ، له بسیاری بلکها را بیماری جوییده است و خورده  
است .

زیر بوسن ضحیم بزرگ ، کشن و ناب اندام خسته جهرهها ،  
که پنداری می خواهد متلاشی شود ، لرزش محسوس لبها ، و در  
زیر بوسن ، موج مدام ارتقائی خفیف ، که گاه کاهی به شکل جهنهش  
سریع ، سربابای سکرها را تکان می دهد به سختی .

ابن گلمهای برآکنده زن های از کار افتاده هستند ، از گبل -  
های فاسدی که سروں ریخته شده باشند از بد ، زبر دست و  
و ما ، زنانی که بروروشی دارند و نسخه شادایی و طراوتی ، زبر  
سته های دود گرفته ، به کار منقولند . بی دمی فرمت برای نفس  
تازه کردن ، جه از سوئی ، منترها ، زتون مددست بشست در  
اطاقها ، که مدام باز و نسته می شوند ، و از سوئی فرباد آمرانه  
خانم رئیسها ، در حالی که بالا و باشن می روند در حیاط و زتون  
می فروشنند ، مثل نلاق های فلزی زوزه کنان در فنا .

- فرشته زودباش ، شهن حون بکن ، ناما را بحث ، ده  
بالا .... منترها منتظرن .... آقا سفرمان بنو ، نوبت شماست .  
عجله کن . سا سیرون آقا ، بکش مالا دیگه ، جقد لفتش سدی .  
طی تمام این لحظه های دیرگذر و فرساینده ، که ، شبها ،  
روزها ، ماهها ، سالها ، طول می کشد ، و برای زن ها تعامل ندارد ،  
گرچه شام بستان می کند . دسته زن های سی منتری ، همچنان می -  
استند حلوي درهای باز ، این با آن باکنان ، ته سکار می -  
گرند از ، هگدران ، دود می کنند ، زبر لب زمزمه می کنند ، می -  
عربد ، دش می دهند به مکدیگر ، همچادرن ، بدر و دیوار به



قلعه و فلکه‌دار، سعدتیا و زمین و آسمان، آ، می‌کشند، بهسته  
می‌کوشنند، سر تکان می‌دهند، حلولی درهای جهار طاق، و در  
آستانه درها، تکوتونگ، جراغ‌های بابه‌ملند زنوری، فروع غمار-  
آلود جراغ‌ها، و زوزه‌کنان می‌حود و می‌تراند ش را، شی  
بر غبار و گرفته چون هوای زندان، که تمامی مدارد برای اهالی  
ش.

قلعه دو خیابان دارد، هر دو بنست و بموازات  
بکدیگر، خیابان حاج عبدالمحمود و خیابان قوام دفتر، هر  
دو خاکی و ناهموار، و بر بمهلوهای شان هم‌جون نیزه‌هائی خلیده،  
جد درخت بید و توت. در پل عست راست خیابان حاج  
عبدالمحمود، هفتاد دکانی و مدد و سب، سی خانه، ده  
دوازده‌ننان دو طبقه و بیخ کوچه بنست، عست جب، سی،  
جهل منازه و در حدود دوست خانه، و بیخ شش کوچه، معبر-  
هانی بخیابان قوام دفتر. فضای کوچن‌ها: ترشار از بیوی نند  
و متراکم حوی‌های ادرار روان، کف کوچن‌ها و بر دیوار آنها،  
قدم بقدم، ما خطی درست و حوانا، عمارت: لعنت بر مادر  
و مادر کسی که انجا....

سب راست خیابان قوام دفتر، سب دکانی و مدد و  
ده عست خانه، بیست‌ننان دو طبقه، و عست جب بیست و  
سه جهار دکان و مدد و سب خانه، سنتر دو طبقه.  
دکان‌ها سنتر مقالی، در همه آنها، نینهای ترشی،  
بعضی سر ترنی، ردیف روی تخدیدی‌ها، سد ساری،  
که ناسان‌ها بینکه کرایه می‌دهد و فلاک... و زستان‌ها،  
بحاری و لحاف و بسرو کرسی. منتقل و گلسم و تخت‌حواب و



حراغ سوری... بدمعنی سرسام آور. کراه سک بینکه ما سخاری،  
مرای فعل ناسنان ما زستان، معادل و گاهی بینبر از بهای  
بوهر بک. بعد دکان‌های لحاف‌دوزی، سلمانی‌های مردانه و  
رنانه، روی شده‌هایان عمارت‌های

مو منکی می‌سود

فرشش ماهه

مو رنگ می‌شود

و گاهی... ما سخن صورت نراشیده نمی‌شود.  
نشها صفحه‌فروشی‌ها رونقی دارند. نام ترانه‌ها و آوازهایی  
که ستر خواستار دارند، روی تابلوهای بزرگ نوشته شده، در  
منظر تعانای منربیان.

هندی:

سنگام	د رقم	عبور از رودخانه گنك
حنگلی	۲ صفحه	بوبولی جادو
دوفرزند	هرگز فراموش مکن	جانور ۲ صفحه
ایرج	برگ سبز، غزل عطار، غزل بنا، آخ حون، علی بینم	کاروان، ناکسی، آسمان محنت، گربه، کلمه باجه، ماج
آفت	مالی، گدای دوره‌گرد، دوازده‌گوش، شب حمه.	
پریوش	سم‌کن، سناره، کولی، ناطرماشی، ماج مفت، دونه	
سرفه، هامبارسون، نفس‌کن، سلمونی، عکاسانی، فلفلو،		
پربا	جنمات می‌خنده.	
ویکن	اس س طلا، کجاوه، نسبم، دو گبوتر، عروس دریا.	
هدانی مبارک‌ناد، باباگرم		
مرحوم	داشحال، شب او مد، مهوش‌جان	

مهوش

بروبن جه گویم

سون سفر

ئکر بر در شیخالعماره

شیرازی

و مصححه‌های معدد ترکی و عربی ... .

آنوقت به قول زن‌های قلید، دکان‌های فرنگی فروشنی.  
حندریندرشان، رادیوهای دست دهم، جمهه آوازهای کهنه،  
بیکه، فلاک، ساوارنفتی، ظروف ملاسکو، که باتفاق فروخته  
من سوند سوزنان فلعمه، ما سپرههای گزاف، نک سنگه مسیل را  
مامان نکی از حامیها حرمنده بود برای حاتمی، دوست‌نومان،  
و ضمانت کرده بود. در عوض هشت بیگ سفنه از خام‌ستانده  
بود، هر بیک سفته ۵۵۵ ریال.

و سراخام ساتر قلید، دالانی، حلوي دالان مسزی  
نکشی، روی میز دسته‌های بلیط، مردی نشنه است سرمه،  
گاهی نگاه می‌کند بدسته بلیط‌های روی میز، گاهی بدره‌گذران،  
مرد دیگری ایساده است کنار میز و برماد می‌زند: .  
امن، انسقام نرف، ساز، آواز، نسلنات، رفعی، ... بلیط  
وروودی، درجه بیک ۵۰ ریال لز ۱۰ ریال.

و در این میان، ناگیهان، عربده مردی و هراحته‌محه  
کودکی، سی‌بدر، باز که جرب مرسی، حن دله سهت گفتم اوی  
حنابو واکن، دکوسو سا، نل حسده بودم کسون زده بودن.  
و منبه‌های مرد بود که مالا می‌رف و مائیش می‌آمد.  
ماسد بیک، روی سندان نکنده اسخوانی، که سر سرگی ده



دوازده ساله بود، ... دو ساعتی از نمک شب گذشته بود.

### خانمهای فله



درهای جویی و بهندرت آهنه، بر بستانی بستردرها سوراخی. برای دند زدن و باشدن در مازکن‌ها، حاطی آخر قوس و وسط حباط حوضی، و گاهی فواره‌ای، اطاق‌ها دو دری و سه دری، بنت به قبله و رو به قبله، گرد حوض یا مک طرف حساط ناجده و در ستر ناجحه‌ها قلمهای نشاد، برگهانان سر سر که گاهی همسامی می‌زند و در متن سهم و ناربک ناجحه، ماسد کابوس‌هایی که از زرفای ناریکی می‌روند، وزیر رسمی و آشیزحایه، جای بادو و دربارگن و بیخدمت و آشیز. هر اطاق کارگاه مکی از خانمهای خانه است، گونه اطاق تختی و روی تخت شکی جرگن، مثل لجن، گفاطاق، مناسب نا دخل خانم و وضع کلی خانه، فالجه نا گلیمی با سرهنه، و روی دیوارها بست حلزونگی معلمهای هفتگی و ماهانه.

### حابواده

حابواده در فله حکم کسما را دارد. بعرسم شهرنو، هر خانمی که بدعله سنتند، برای رویگری نا هر مردی، برای در مازکنی نا دلالی، مدون دریک نامی بر او می‌نہد و لفی، و دبری سعی نماید که نام و فامیل بحسین بدرس فراموشی ببرده می‌شود.

نام‌های رایح فلجه سرای حام‌ها سنت این‌ها هستند،  
نهین، مهین، فرنسته، سوس، گلی، ناما را، سری، هما، اقدس،  
سول، شبلا، نصی، بربوش، مهوش، زيلا، و سرای مرد‌ها،  
اسمال، عبدال، اصغر، مهی، فام، بدال، علامز، زنل،  
علی، عباس.

بس از مدته لغی می‌آید دنیال نام، مانند، نهین  
اسمال آفا، معنی تهیمنی که رورکاری رفیق شخصی اسمال‌خان موده  
است، و این اسمال‌خان هم ماده کی از سکه‌من‌های شهر سو  
ماند، که سرانجام، ما مدار آوحنه نده - در بامدادی - ما  
تعمد نده با آخر عمری س از سال‌ها گردن گفتی و مزن بی‌مادری،  
سحرم حمل جند خنچان بزمیک ما سره بعزمدان افتاده، ما  
برعکش، مانند ساری فداره‌مندهای رمانه، عافت سخن‌ده  
است، مال و مکننی بهم زده، و بلانی و اتومبیلی، و درنمای  
سران در آمده است.

بیشتر نام زادگاه حام‌ها ما مرد‌ها برآشان لق‌می-  
شود، همجون بری قزوینی، سهیں برکه، مهین رستی، نصی  
بالمی، ما یکی از صفات و خصائص جنم‌گیر و درشتان، مثل،  
اسمال ناسی بلنده، معنی اسماعیلی که بلند بالاست، ما اصغر  
کوتوله، ما مهنتی فرب، معنی همان مهدی که بروزگار جوانی،  
اما جند سالی راننده بک مانس فرد بوده است، ما بارگاوسی  
بک باری فرد، ما مال و مکننی داشته و اتومبیل فردی و سرانجام،  
از بد روزگار کج رفتار بددر بازکنی افتداده است یا قلت‌ناسی،  
ما حسن‌خان "شازده" معنی حسن‌خانی که تنبل است و سکاره،  
السته شازده در اصطلاح عهد تخر.



سمی دو خواهرون، معنی نسی خانمی که همنیرهای  
هم دارد. همجنسن الفاسی که اشارت دارد بر کاستی اندامی،  
بدل سه دس، بداللهی که نا بک دست ندارد نا بک با، اقدس  
تک لامب، نا علی موشه، معنی اقدس خانم نا علی آقائی که  
تک چنستان نابیناست.

### ﴿۷۳﴾

مردانی، فامت هنان مانند ترکهای کج و کوله، برهنه  
و خاک‌الود، نا صورت‌هائی لهده، بنت دروازه فلمه، جوت  
می‌زند، سکندری می‌حورند، خسته که می‌شوند، می‌روند کنار  
حیی جسمائی می‌زند، نا بهدوار خانمها تکه می‌دهند، زیر  
جسم، بازهواردی را می‌سانند، می‌گردند دسال منتری، منتریان  
حسنگی قلمه را می‌شناشند، بستر می‌گردند دسال مهمان تازه  
وارد، از راه که می‌رسد، بکی بهزحمت خودش را می‌کند زیر  
گوش مهمان، و زمزمه می‌کند.

— خانمای خوب سراغ داریم، حلوون، خوش‌أخلاق، نازه  
کار.

رهگذر بعراخ خود ادامه می‌دهد ولی این یکی هم دست‌بردار  
نمی‌ست، مثل مگی سمع که نشته ناند زیر گوش رهگذر، بی‌وقفه  
وروز می‌کند.

— خانمای خوب داریم، حلوون، همزده ساله، حبوش  
اخلاق، نارهکار.

— نا سراغ داری؟

— سوکرتم، سفرما، از اسن طرف، و می‌دود جلوی بای

مسری، گاه و بگاه حم می شود روی زمن، به سگاری سرمی-  
دارد از مان حاک و لحس، و می اندازد بوی حسنه:  
جلوی دری می استد، جد صره می زند بدرو،  
صدای زنگداری ازست در،  
کنه؟

- مینی لره، واکن.  
در نالهای می کند و می جرخد روی باشنه اش،  
جهه های سوچه و ار نکل افنا ده، دو نا حم حنکده، مسل  
صورت زاغ، در فاب جوسی در، نگاهی لزج، آوران سل آب  
دهان.

- مینی، بوثی؟ سه گه ناز که سداب ده، ایندم فصر در  
رفشا، حاکن.

- حف کن دننو، سی بدر، از کی مala، مامان سلبل ول کرده  
بنت در؟  
بعرماين آفا، بفرمان، نوکرنم.

دلانی، و سعد حاطی، دو ما جراجع رسوری دو طرف حوص که  
آشن بمسری می زند، حند بحب حوسی و ده نامزده مرد، سمهاند  
روی نختها.

- مامان سلام، نوکرنم، مهمون آوردم، حلی آقاست، سگاکن ...

- سه دیگه، دهتنو سند، بفرمان آفا، الان فارغ مسن، به  
نا خانم داریم، زنستونم ۱۵ تومه، فرسنه زود مان، مهن حم،  
صوری بر جمن و بدآلود، روی هنگلی، مثل کمه ماد گرده،  
دو نا بای کوناه و جاق، مانند دسته هاون های سنگی، سگ دستش  
در مان خور حینی ناملوی که آویحه اسمه کبری، نار دمکر



فریادِ میزند۔

- شهریز ماز که طولن دادی ، حون بگن ،  
برمی گردد بدطرف مهمان و ماز تکرار می کند .

— بک کلام ۱۵ تومن، جونه ور نمی داره، نمی دومن این جاکش  
گفته ما نه، سخود معطل نشی.

— مامان، گرتم. بذار اول آقا جنو بسته، بند طی کن.

- دھنتو سند، طی می ندارہ۔

دو همن هنگام ، در بکی از اطاق‌ها باز می‌شود ، زنی می‌آبد  
بیرون ، سلند مالات ، در برتو سد چراغ نوری ، دانهای  
عرق ، می‌درخشد روی سنانش ، وقتی می‌گذرد از کنار تخت ،  
لامی می‌کند به‌منتری و زیر جسمی نکاهی می‌اندازد به‌مامان .  
برده ، حلوی دستروی را می‌زند کنار و می‌رود تو .

مدادی حامی رنس م-سند در حفاظت

اب بگتوه، هر کی بسد کرد سعاد زنون سخنه، زتوش ۱۵  
سومند، سجاد مuttle نشن، سکارمهاش هرن ببرون، هر کی گار  
داره وایه.

مهدی آهنه خوب طرف مهمنش. در حالی که ما گونه چشم  
می بائیند حاسم رئیس را. دهانش را گذاشت سعی گوش مشتری  
و نالید.

– اخلاقش ماهه، از اون حانمای دس اوله، رودس نداره، خبلى  
سمه. طفا دو سه ماس افتاده نه اين کار، شومه دانسته، اما

نیوهره سدد بر مس نده، بارمای میگن رفته زر مانن،

— ماز که دایی زرزر می‌کنی، جاکن، واسا کنار، ابیم سونه، مرد برگت، لیف سون، زنی گوشتالو، نانعها نا با، در دو



خط موازی، نکم ناد کرده،  
مهدی ماز خربد طرف شتری و گفت.  
- اولی ستره، به محمد سره، خواهشانی برم طی کنم.  
و بدون آنکه منظر ماسخی سود، خودش را کشید طرف حاتم  
رشیس، خیلی آهنه، مثل گو می‌کشید و حلو می‌رفت، نا  
خواست سرش را ببرد جلو، فرباد خاتم‌رشیس بلند شد، مثل  
زوزه شلاق در ففا،  
- باز که خودتو لوس کردی، مگه گفتم طی می‌نداره، اسن  
ده می‌گم رات نده، مهدی سمه راد تکانی خورد، و برگشت،  
با کشید طرف مهمان، به جهر ماش که نگاه می‌کردی، به گرمک  
لپیده‌ای می‌مانست که زیر ما له کرده بانشد.  
مشتری نتأملی کرد، بعد برخاست و رفت طرف در و درنارسکی  
دالان ناپدید شد، مهدی زسر حسی نگاهی انداخت به حاتم  
رشیس، مانند موشی که می‌گریزد از حلوی گردید، حست طرف  
دالان و از لای در خودش را برت کرد سرون، وقتی رسیده  
مهماش که ابتداده بود بک فدمی در، زیر لب نالید:  
- محسنو سانس، دست ما حالا به لقمه نون از گلوم بائش نرفته،  
ستان سه هی حبور کردم، دادم شرده، نازه سه رویم یادآنا  
محطفی افتدام سو هلقوسی.  
مرد دست گرد نوی حسین، اسکناسی دونومانی در آورد، گداز  
کف دست مهدی که سامان، سروار کرده بود طرف دست‌مود.  
- حدا حوارت‌شکنه، ریده ناسی، سدامام عن حفظتو گشم.  
اما کبه ناور کنه، جبه، حیال سا ما خودم رفتم، به موب قم  
نقصر نداشتم، بازم دو دس خوریدم، سه آوردیم، خب شلغ



ما اسنه، واساده بودم در قلعه، دنال منتری می‌گشتم کارشو را سندازم. مناری گیرمون بیا، که بهو مصطفی‌خان سررسید، عنهو عزراشل، گفت، مهتی، جاکش، گفتم: نوکرتم، بطرما، گفت: این آفارو سر بشن ابرام، گرت می‌خوات، سوگو داش مصطفی فریادیتش، بند از سندم باره ند، اما جاره نبود، حاصل محله، مگه منه بهن گفت نه، خوارمو... تازه مگه بینه بعدش تو قلعه کاسی کرد، گفتم رو جشم، نوکرتم، طرفو بوردم تو حرام بشت قلعه، تو ظلمات بهو بکی برید جلوم، بند دلم باره ند، اکه آشناهی نداده سود ذله‌ترک شده بودم، صفر بود، شاگرد داش ابرام، گفتم نندگ، این دیگه جه قسمه، داش ابرام سگ بسه، گفت ابرام خودش گفته تو این جاله قام بشم و دید بزم، جیکار داری؟ طرفو سبردم دشن، گفتم مصطفی خان فرستادتش، گرت می‌خوات، صفو ورش داش برد، ۱۰ دقیقه بعدش برگشت، مام جلو بارو را افتادم، می‌خواسم از بابونی ردش گشم، آخه لامصونی شد ول کرد، ماد بعکوش مصطفی خان می‌رسوند، حقوق تو آشتنم می‌گرد، دم خرابه، بیهو، بکی برید، درق زد تو گون طرف، سفنو جسبید، داداش سایابونی رو وردانش، می‌گفت، حوب گرت آوردم، به هفتی بست می- گردم، تو داداش منو گرسی کردی، ما او مدیم سحنیسم، آزان سر رسید، سردمون ماسکاه، صد دفعه هر حی سوراخ‌سنه داره سنم گشن، هرجی قسم خوردم، جز زدم فایده نداشت، خشتمو در آوردر، اینم ند کار، این نوبه ما می‌خورسم، زهواره...

نک حساط حبارگوس، حوص گردی و سخن حساط، اطرافش  
جند فلمه شتاد، نخت جوبی نزدیک هم کنار حوص، جند  
لامب روش آوینخته بالای درگاه درها، س هفت مرد نشنهاند  
روی سحبها، با اسداماند کار حوض، دو زن می‌لولید بین  
مردها، کنار در حساط، دربارن شسته اس روی چیزی رایه‌ای،  
حنای استخوانی وزهوار در رفته، مثل جند تکه هرم کجده  
ماشند روی هم.

خانم رئس، گوت‌آلود، قدم می‌زنند سُب در اطاق‌ها،  
و زسر حسی حساط را می‌باشد.

روی بکی از نخت‌ها مردی نشنه کنار خانمی، مرد  
چهار رانو نشسته اس، موهای فوفری و مکی مرد سری می‌رسند  
در سور لام‌ها، قصه سفرس را به آیادان شعری می‌کند سرای  
خانم، خانم همچنان که گوس می‌کند. هر جند لحظه هم گاهی  
می‌اسدارد به خانم رئس، و گله می‌کند از مرد که حرفا کاغذ  
نفرستاده براش، خانم رئس بدانش می‌سود، مرد جا بدھا  
می‌سود روی نخت و سماحترام بلند می‌شود و می‌استد، نگاهش  
می‌افند بعدت خانم که مان انسوهی کهنه بتجده تده، مثل  
منکا،

- خدا بدد، دسون جی شده؟

- مائین زد سهش، صرب بدد، سا شده؟  
- کی؟

- دو هفته بست، بوسه دننه گذاشم روش، محکم سم، دردش  
کم شده، اما کبودیش نرفته، بی‌گند هیکلمو ورداسته،  
- نرفتن دکتر؟



- دکتر که؟ سکاری، علاجش هسته، دفعه اولم که نس،  
بعد رو می‌کند وزن و می‌برد
- فرننه دیگه مهمون نداری؟
- نه، هوتنگ‌خان نازه از سفر برگشت، اون خونه که بودم  
همشه سوید بیشم
- خوب اومدن، خواهی مهموناتم داشته باش
- جسم
- مرد می‌ستند روی نخت و می‌برد
- جطور ند از اون خوبه اومدی سرون؟ مامانتو که حملی دوس  
داشی
- مامان شوهر کرد و رفت، در خونه رو سن.
- مارکه؛ ایا یا بابت خبلی س داشت.
- سولیس رناد سود، حوار آفا فعاب خاطرخواش ند، گرفتیش
- سو حال نداری شوهر کنی
- منو مگه عزراشیل سگره، شوهر وایه جمه راسی اون خونه  
سر زدی؟
- آره، درین سه سود، راستی ملک جی ند؟
- درب و داغونه، نو این به سال خیلی بد آورد  
- حطور؟
- در خونه رو که سن، سرگردون شدم دیگه، ملک رفت خونه  
رسما، من اومدم اسحا، نسن ما پیش رفیقنو گرفتن انداختن  
زندون
- مگه رفیق داشت؟
- آره، که بر سر، بارو حاقو کند، نه نفو زد

— سو طمعه؟

— ن، سرون

— واسه ملک جافو کند؟

— ن، سر به خانم دیگه، سی سدر.

— سی ملک حی؟

— همچنین، نامرد معرف نداره، عرص اسن سیمه، ملک هی فرمس کرده از مامانش، رفته زیدان، ملافاپ ریفشن، همه رو بس داده یا جیز برآش خربده، ما خرج بروندش کرده، حالا فرمس رسیده بمنش هزار توم، واسه همسن، مامانش دیگه نی- ذاره ملک برا به سر خاروندن هم شده، بانو نداره از حوسه سرون، باین صب تا شب حون گند، کار کنه، بازه دخلتومات نزول قرضش شده بخانم رئیس، نی دوستی بدجه ریختنی در آورده، آهک شده، ما اون رفیقش، به ناکسه که نکو، به ماه بس ما ملک رفیم رندان ملاقانش، دو کرد سهم و گفت، فرنیش، سا ملک باسو عوصی بذاره، گفتم بعن جه سی سدر، مگه من حاکنم، جطبو اون وحنا محل ملک نی ذاتی اما حالا بیهوشی ملک عبر سد، اگه ملک حلومو نگرفته بود، حسنو در سوردم.—

— به رن خیکم او نجا بود، حالا کجاست؟

— زیر حاک، ناد آورد و مرد، بزرگ

— بیزنه کجا رفت؟

— رفت خونه نک خانم دیگه، حسامون دوم، زنه کسی روندانی، رفت بیشن، اسخانش نهلاست، روزا ناد کار می کنه، نه مبره خونش

— حرا نش وای نمسه؟



— من خواه برادر و مادرش نفعن کار می‌کنه، روزام برا جورگردان  
بول گرتشن ماد قله، مدخت گرتنه  
— چندی در ماره؟

— خلی که کارکنه روزی ۵۰ تومن، شبیش سومنشو مده بهمون  
بهرزنه، بسی تومنش مده کرابه اطاق، جارتومنم خرج داره،  
بسی تومنی مسونه برایش که مده گرت، شب که میشه، مث صب،  
دوس خالی میره از قله سرون، مگه نمی‌دونی؟ حالا نیعنی بیشتر  
زنا معتادن، ما گرت میزنه ما شره می‌کن، بعضیم جفتشو،  
— از کجا گیر مارن؟

— من جه مسدونم، از سر قبر مایاوشون

— فرشته، حالا سیگاره جنده، کارو بار خودت جطوره؟

— بدک نسی، تو این خونه سیگارم هف تومنه، نیشش مال خانم  
رشه، نیش نا، هف نا سیگار می‌کنم، بارهای وختا بیشتر،  
بنج شش نومنش همچنان خرج منه، ده تومن مابت بول تابه  
برم مدم

— مگه بجددار ندی؟

— آره، سه ما بیش

— از رفاقت؟

— نه، جایکد تو سر یافق، من رفیق باز نسم

— سه از کجا؟

— از هوا

— جطور، از هوا؟

— آره دماد، از هوا

— حطور سرای سحله گرفتی؟

- سخنیش نام خودمه، بدر نداره

- هس نه بسر و داری؟

- نه بردیگه دارم، بست مادرم سرازه، حالا کلاس هست،  
گذاننیش مدرسه، سوات باد نکره، بزرگ شد، مت آدم حسابا  
زندگی کنه

- این یکی رو هم مذاری؟

- س جی، می خواستی بسازی اسنجا، اگه زنده موندم، اگه  
مودم که هیچی، هفده ساله دارم تو قلبه حون می کنم، کسی  
مدونه آخرش جی بشه.....

هاهوشی ناگهانی سر می کند فضای حاط را، بتح نی  
نفر می رساند مان حاط، هسحده، نوزده سال سنتر ندارند،  
برآکده می سوید گرد حوض، فرماد می رسد، می چندند سر نه  
سر زن ها می گذارند، صدای حانم رئیس ملند می شود، کسیده  
و زنگدار

- سرسن سرون، سرسن سرون، حاس ندارم  
یکی از جمعها، چنده کنان، ساح می دهد

- مامان، حوده که هستی، کی از تو سپهر

- سلوانام به گرد نیرس  
- مامان، مردم .....

حنند ما از مهیان ها می چندند، چند نفری، سیب زده، سگاه  
می کند.

عمرده حانم رئیس ملند می شود:

- لال نی، ننه سگا، اصرخ، بی بدر، صد ده نگفتم اوں درو  
سا، مala بندازشون سیرون



بیرومگی، همچنان که جرت می‌زند، بی‌آنکه سرش را  
ملند کند از روی سینه‌اش، مدادی فقرش در ماده  
- سرس سرون، نرسن بیرون، سی‌بدرا، مارو بوگو، سعد عمری،  
حالا ماس نا چه کسانی طرف بشم.

بجمعها می‌خندند و خشانه، کت‌های جیان بوشیده‌اند  
و شوارهای تنگ، جکمهای مشکی. بکی‌شان می‌برد طرف حوض  
حام لعاسی زخم‌الودی را که افتاده کنار باشوره برمی‌دارد، بر  
می‌کند از آب حوض، می‌باشد بمسوروی خانم رئیس که شتابان  
می‌آید بمطوفش، مامان نا سابد به خودش بخند، بار دیگر،  
آب بالله، مثل مادی نند، می‌وزد طرف سورتش و سر تا پایش  
را می‌سحد بدهم. سومن بالله در بازگش سر را از جا می‌جهاند،  
مثل ترقه، جرت از سر بیمرد می‌برد، سرمرد تکانی به خودش  
می‌دهد بعهزار رحمت، باره هبزم‌ها به خشنی در می‌آیند، ترق  
ترق‌کنان، بعزم روحی هم سوار می‌شوند، سرانجام بیمرد  
راه می‌افسد، حالا حانم رئیس فرماد می‌زند باشان، ماسان،  
و سخنها، سخن‌بر هم زدنی، سرون می‌برند از خانه و ناپدید  
می‌شوند. حانم رئیس می‌غرد که  
- به موی گندیده مردای قدم، سازه سعکل ننسان مدد نا  
از این فرتنا، سی‌بدرا، از ما که گذشت، بیجاره خانمانی که  
من سعد اس از بغل اس جمکولا نون بخورن. اصرخ، ناکس،  
هش سر توشه، صد دفعه بهب گفتم، اون در صاب مرده‌رو  
سا، حائث همن تو جرته، سندازمت سرون بی‌بدرا، مرده که  
در بوسه ازش نساد....

وج جسم در خیابان‌های قلمه، لام‌های رنگین میان

غبار متراکم ، جراغ‌های توری باه طبله در آستانه خانه‌ها ،  
حلوی نهوه‌خانه ، سبزه‌های جوشی روی حوى‌های بر ار لحن ،  
روی سبزه‌ها فالبجه‌های گسرده ، حمامی ابساناده‌اند حلوي ک  
برده ، ماربره سعد و عمار آکس بک جراغ سوری ، سمرح ترباکی  
رنگ صاحب بردہ مان بردہ و مردم سماجی ، نسلکاهی روی  
طاسی براق سرس ، درست مانند فضلہ کلاغ ، بردہ دو متر در  
نه سر ، زسته‌اش آسی سر ما موح‌های سباء ، بالای بردہ تصویر  
بیکر بالاملند حضرت رسول ، بمنکل افعی ، روی دست راست  
حضرت علی ، حمامی استاده‌اند گرد امرالعومنین ، زیب بیکر  
افقی سپسر ، بک در مان ، مرد ، زن ، مرد ، زن ، جنمه‌اهمه  
نادامی ، ابروها کماسی ، رحصارها ، چه مرد و چه زن ، گلی و  
کونت‌الود ، سلی جختاقی بنت لب بازک و ارغوانی مکدر  
مان نقره‌ها ، اهل خاموش تصویر همه استاده‌اند روستماجیان  
ولی صورت‌هانان متعابیل به تعامل حضرت محمد .

گونه راست بردہ ، مردی نشنه ایش چهارزانو روی  
خاک ، سرش طاس ، سیلنی سادار ، جنمانش دریده ، عمامه‌اش  
جلوی زانوانش روی زمین ، آتش شعله می‌کند از سر و مدن مرد ،  
و بر فراز سر مرد ، شعله‌ها کبود ، مان شعله‌ها ، این دو بست  
به خط نستعلق :

این است که ابتکار نموده است ولاست  
دیده جزای عملی نزد رسالت  
آنث بگرفته است تمام مدنی را  
از معجزه مرتبه شاء ولاست  
بک سماجی مات و حیران برمی‌گردد طرف تماجی دیگری

و می برسد

- ما ب این صورت که؟

- گدوم صورت

- همون که آشن شرط

- بقیه شرط

- نه ماما، عوضی گرفتی، اینجا که کربلا نست

- من جه مسدونم

از سعادتاجی دیگری می برسد

- ما ب این صورت که؟

این سکی سرمی گردد و با دقت تصویر را برانداز می کند، تأثیلی  
و سرانجام سرمی گردد طرف مائل و با صدائی درشت.

- بیلصرم

جند قدمی برده زنی تکبیه داده است به دیوار، اندامش  
را پیچیده میان قادر مشکی رینگی، تنها چشانش پیدا شد، یک  
قدمی زن، مردی سلنگ مالا، کت و شلوار سرمهای سخت دارد،  
کفشهای سرق می زند، سکاری می گذارد سلب، می گردد در  
جبهه ای که بی کربت، زن آهته خودش را می کند حلو،

- به سکارم مده بعن

باکت سکار را می گیرد حلوی زن، زن سکی سرمی دارد، مرد  
سکارش را روشن می کند، زن با کنحکاوی مرد را برانداز می کند.

- تو ماما موری؟

مرد بکدمی - درد.

- نه

- راسنو نه،



- گفتم بـ، سراچی؟

- همچـی، خواـسـمـکـمـ اـکـهـ مـأـمـورـیـ وـلـعـطـلـیـ، سـیـحـودـ بـهـحـوـدـ  
زـحـصـتـ نـدهـ، جـیـزـیـ باـهـامـ نـسـ.

- گـفـتـ کـهـ مـأـمـورـ نـبـمـ.

- نـازـهـ مـأـمـورـ مـاـشـیـ، مـكـدـ مـأـمـورـ شـرـتـ نـسـ، جـراـ دـلـخـورـ نـدـیـ؟  
نـگـفـمـ پـاـنـدـاـزـیـ، گـفـتـ مـأـمـورـ، نـازـهـ مـأـمـورـ مـاـشـیـ، مـنـ سـرـاـکـمـ،  
فـهـمـدـیـ، گـرـتـیـ نـبـمـ، نـازـمـ اـزـ زـنـدـوـنـ خـلـاـصـ نـدـمـ، دـیـگـمـ خـوشـ  
نـدارـمـ سـفـمـ زـنـدـوـنـ،

- جـراـ اـفـتـادـیـ زـنـدـانـ؟

- عـلـیـ جـلـوـشـ بـیـسـدـرـ مـاعـتـ سـ. گـاسـنـدـیـ کـرـدـ، شـیـوـنـدـرـخـنـ  
تـوـ بـالـاخـونـهـ، اوـنـ حـاـ، شـیـاـکـنـ، هـمـونـجـاـ کـهـ سـبـاـ کـهـ مـرـگـوـ سـذـارـمـ،  
بـدـ مـنـغـالـ شـرـهـ اـزـمـ گـرفـتـ، حـسـمـ کـرـدـ، جـهـ حـسـیـ، حـیـمـ  
اـزـشـ بـیـنـهـ، بـهـ عـالـمـ خـانـوـمـ مـثـ بـنـ رـبـختـهـ بـوـدـنـ روـهـمـ، اوـنـ  
قـرـنـطـنـشـوـنـوـ گـوـ، خـداـ نـصـبـ کـافـرـ نـکـنـهـ، جـارـ شـ تـوـقـرـنـطـنـهـ  
بـوـدـمـ، نـیـگـرـمـ دـاشـتـنـ، شـاـ آـشـوـنـ مـیـ دـادـنـ، بـعـضـیـ وـخـنـامـ دـمـیـ  
عـدـسـ، آـخـهـ بـهـ مـعـنـادـ کـهـ نـسـیـ بـوـنـهـ آـنـ زـهـرـمـارـ کـنـهـ، دـمـیـ کـوـفـتـ  
کـنـهـ، هـمـهـ روـ خـالـیـ مـیـ کـرـدـمـ سـوـ حـاـمـکـ مـسـتـرـاـ، وـایـ وـایـ، زـیـامـ  
لـانـهـ اـفـتـادـهـ بـوـدـنـ روـ هـمـ، لـیـکـانـوـنـوـ وـاـ کـرـدـهـ بـوـدـنـ، سـ رـوزـ  
نوـ حـسـ سـوـدـمـ، بـهـ سـنـدـهـ خـداـ نـوـمـدـ مـلـاـقـاتـمـ، بـهـ باـکـ اـنـشـ  
برـامـ سـارـهـ، حـبـ هـمـبـیـسـ مـدـهـ، اـکـهـ بـکـرـیـ روـ دـاشـتـهـ مـاـشـیـ حـفـدـایـ،  
ماـهـیـ، بـهـ دـفـهـ سـهـتـ سـرـ بـزـنـهـ، دـهـ سـالـمـ دـوـامـ سـارـیـ.  
زـنـ خـامـوـشـ نـدـ، حـبـرـهـاـشـ هـمـنـگـ شـرـهـ بـوـدـ، وـ مـانـدـ  
سـکـ بـارـهـ حـلـیـ زـنـگـ زـدـهـ وـ مـجاـلـهـ نـدـهـ، وـقـتـیـ بـکـ مـزـدـ سـکـارـ،  
[سـرـخـیـ آـنـ سـکـارـ مـیـ خـلـدـ سـاـنـ شـارـهـاـیـ رـخـارـتـ،



- نگا کن آما، نگاکن، اون ناکو می بینی داره گونه دبخار  
را میره، ماموره، سارو رو می سئنی واساده جلوی سیکاری، مفتنه،  
همه اینا دارن دوزو سرم می بلکن تا هر طور تده به کاری دم

- 1 -

- جرا نداره، این علی جلوشی ماس شنی پنج تومن بدهم بده،  
واسه اینکه خلاص شه رفته با جند نا بی بدر کاب بندی گرده،  
میخوان به کلکی دم بدن، اما کور خوندن، بعد جل سال  
بدختنی تو اس ملکت، سس سالم جندگی، تازه خالشونه  
ما مور شنی شناسم، دکی، اروا منک عشقون، ما مور اگه اهل جل  
نا ولابت بانه می شناسمن، خمالته، تو این سیس سال، هردفه  
کور خوندم، مد دفعه سوسمو قلاف کن گردن،

جادرش را بیجید محکم دورش، نگاهی انداخت به  
آدم‌های دور و بردن، راه افتاد، هنوز چند قدمی دور نشده  
بود که برگشت:

- راسی کار داری؟

– معلومه کار دارم . مگه آدم سکارم اینجا بیدا منه .  
– حرا نسته ، همه حا بیدا منه ، الان سه نه دن نکردم ،  
نسته ، گئته ، سه بیرون داشتم فروختم ، همین سه تومن ، مالا  
حسن بیرون ، اول ناسوں حل تومن داده بودم ، ناکما وختی  
می خوان سه حسزی رو بفروشن اسگاری خون نامای دیوستویه ، اما  
وختی مسحوان همونو بخون . سه کنه هر آخستوں ، دو سه  
شم رفتم تو خبایونا ، نیش هف تومن کاس ندم ، اما نو  
حبابون حا همارو می گیرن . وختیم گرفتن ملانتست جوق می کنن

تو آین هر جی نهستی، راسی گشی کار داری؟ سی بده  
رد کن.

مرد نک نومن گدانگ کف دس زن، زن نگاهی کرد  
نمک و گفت.

محب زمونهای شده، اون وختا سگارم بن قرون بود،  
حانهای دس اول سگارمون بن فرون بود، منوطش به فرون،  
الان ده فرون خخ نون خالیم نمه، از بن قرون دو فرونتو  
می دادم سر ده، به قرون می دادم و آه کرابه اطاق، دو  
قرونش مال خودم بود، جه بولا جون کندم و در آوردم، حیف  
که همنو سر دیمها کنبدن مala، حاجلام سجارم کردن، اون  
وختا قلبه خلی نلوع بود، هر شب جاموکنی میند، حاموما  
رو مث بره سر می بریدن، اما حالا امته، زاهدی امته کرد،  
این دیفارو زاهدی کشد دور قلبه، همه که سی میگن طلب  
زاهدی، امته، اما ترسم هی، به رفیق داشتم، به زن بروگردی  
یه شب سرشو گوش نا گوش بریدن.

- جرا؟

- به مرد و خاطرخواخودش می کرد، می رفت ما به مرد دیگه  
می خوابید، صد دفعه سی گفتم دس نکن از این کارب، به  
خرخش نرفت، عاقبت سرنو بساد داد، خدا سامرز سیم فلم  
کرد.

- حظور؟

- به بجه خدا بیم داد، مت فرقی ماه، بروگردی گفت، سرو  
بجده رو بذار سر راه، بجده دسو با تو مسکبره، منو خر کرد،  
مام رفتم شونه بجه رو گذاشتیم شن با منار، جلدی فرار



کردیم . رسیدم تو بخونه ، بنمون شدیم ، دلم برآ بر مصف  
رفت ، بندو برگشتم ، دیدم حاتره و بجه نیس ، به شرپاک  
حورده‌ای بوده سودن ، دلش رحم او مده سود ، الان بیکسم ،  
نه ندارم ، اما حرستو دارم ، همن تخصیر بدر مادرمه ، خدا  
عافت تقاضو گرفت . خدا هیچ ظلمی رو سی تقاض نی‌ذاره ،  
نه تقاضی بالاتر از اس که دخترشون خراشه ، هن آقا ، ده  
سالم نعم شود که سورم دادن ، به سور سی بدر ، ناکس بی مرود  
بعد به سال ولم کرد ، برگشتم حومه ، هر شب از خونه سرو نم  
می‌کردن ، می‌گفت تو عرضه سورداری نداشتی ، به جرخ خیاطی  
داشت ، هر جی بعین من النسا کردم بنا به من خیاطی بادیده ،  
ملکه ستونم ، به لقمه نون در آرم ، بدخوش نرفت ، به روز  
رفت جرخمو فروخت ، به شم از خونه ببرویم کرد ، خرجی  
نداشت بیمهده ، به مرد مالی سر رسید ، منو برد خونش ، چن  
روز نیگرم داش ، بعدش اورد تبرون ، دو ماهی به اطاق برام  
گرف ، مسگف مسکرت ، بارمای شا مبیومد بشم ، به روز منسو  
برد به خونه بددم داره می‌فروشتم ، افتادم رو دس و باش ،  
گربه کردم ، گفتم نا آخر عمر کلفتیتو می‌کنم ، کنیزت مشم ،  
بدل سنگشن انز نکرد ، که نکرد ، عاقبت منو به شرده فروخ

مد تومن

- مد تومن؟

- بس جی ، نازه حورون سال بودم ، خوشگل بودم ، که صد  
نومن بالام دادن ، سنتری زنارو بالاشون بنجامه تو مضم ندادن ....  
مرد سیگار دیگری تعارف زن کرد ، زن سیگار را شنامان  
گرفت و گذاشت لیش ، مرد کبریت کشید ، در پرسو نارنجی

نعله‌گرس . جس و حروکهای صورت روی لرزشی محسوس داشتند ،  
مثل لولیدن منی کرم روی منی حاکرمه .

کمرکن حمامان ، زبر سک درخت بید ، لای ناخود  
سرگهان ، لامبهای روتنه مارنه و سوز و زرد و قرمز ، سک  
تخت جویی ، روی حوى انبانه از لحن ، حلوي یک قهوه‌خانه ،  
مردی فوز کرده روی سک کمانچه ، نگاه می‌کند بهزه و آرشه می-  
کند ، کارش مردی ضرسی گرفته‌زیرینگلش ، رفص مستانه‌انگشتان صربی  
روی بوس از گلی رنگ ضرب ، گردآگرد تخت تعاناجیان ، وسط  
تخت ، روی فالسجد زسته لاکی ، مرد جامی می‌رفند ، کمانچه  
کش خاموش است ولی تنگی می‌خواند ، چیچیه می‌زند ، سوب  
سلسلی می‌کند ، و آهنگ سماکرم و مرد دست‌ها را جمع می‌کند  
روی سنه ، جمزی را می‌گیرد مان انگشتانش ، برناب می‌گزد  
بدآسان ، بعد ما گرشه در هوا می‌گیرد و باز می‌گرداند و می-  
گذارد روی سینه‌اش ، جشن کمر ، حرکت کندار باها ، تاب  
اسروها ، عف و حلو رفتن سر و صورت روی گردن سترا ، فرماد  
تعاناجیان .

بر سر در تیاتر قلعه ہرده‌ای ، برآبی متن ہرده درخشش  
رنگ طلائی کلمات ،

### ناح

ما نا اللہ

بسم اللہ الرحمن الرحيم

بسم اللہ الرحمن الرحيم	شہا نا ابد باد تخت بلند
شہی نگهدار ایران تو بانی	نگهدار ملک دلبران تو بانی



ماز تختها، لامب‌های رنگرنگ، جراغ‌های زنوری، جمعیت  
سرگردان،

قلعه جرانانی است

امتب نمایش انتقام شرف  
برنامه رقی، آواز، نبلیقات  
بلبط ۵ قران، ۱۰ قران، همت عالی ۱۵ قران  
تشریف بنوارید و نماثا کند  
امشب....

فریادهای مرد، بی‌دربی، برآکنده می‌شود در فضای  
گردآلود و سنگن، با اندام خبلمانش استاده است کیار مزی  
فکنی، مرد دیگری جعباتمه زده است بنت سز، و روی میز  
دستهای بلبط، و بعد راهروئی، و دنبال راهرو، سالن، دری  
نمسه ماز و سرانجام صحنه، روپروری در، گف سالن خاکس، و

به خاطر آب باشی‌های مکرر، نکمته کل، و سرتاسر پسر بزرگ  
بلاسی از درهای کانادادرای و بیسی کولا و اسو و کوکا کولا و سه  
سیگار و پاکت خالی اشنو، و چوب نرم سوخته کربت، و سنت  
های لگدمال شده آدامس خروس‌نشان، و بوست تخمه کدو و  
هندوانه و آفتاب‌گردان. در سرتاسر سالن بازدیده ردیف صندلی،  
در هر ردیف چهارده صندلی. چند نائی فلزی، باقی جوسی،  
معهر رنگ و هر شکل، صحنه ۵ متری طول دارد و دو متری  
عرض، مملو از نور سعابی دو مینایی و دو لام گردی.



در دو سوی صحنه دو ناملو، در جیوارجوب ناملو سمراء.  
تصویر ناه فسد، روی بلعه‌اشی که منتهی می‌نود به جنم اندازی،  
ما درخت‌های سرسز و گل‌های فرمز، و در سان درخت‌ها و  
گل‌ها، سنج زرد قام سک کلاه‌فریکی. و در ناملو فرسه، ساهمه  
اسداده‌اند روی همان سلدها و بست سهمان حجم انداز.  
دور نا دور صحنه، دکور، زمسته دکورها سز ففری،  
و در این گذشت زمان خاکی و حرکت، هر دکور دو ماره، در  
ماره مالائی حشم‌انداری، جند درخت کوماه و حمله، ماسد  
اندام مرد آوازه‌گر حلولی نائز، ما برگ‌های سز سر و سپرآسی،  
و مرغاسی‌هایی که سرها را راست نگه داشته‌اند، و ساحمه‌سی.  
و سرانجام، تصویر طوسی رنگ ساختمان‌ها روی آب حمره‌ی کل

سیرها . و باره مائیس دکورها . سکل شر و غزال . روی زمینهای  
رود . شیرها حسنهاند بست نرم عزالها . و عزالها می دوند .  
ما ماهای باریک و فلمی . . . .

باگیان فرمادی از بنت صحنه .

تعاناجیان محترم . تعناناخانه ما خوش آمدید  
برنامه امنب و هر شت در دو قسم احرا می شود .  
قسم اول برنامه ساز و رقص و آوار  
قسم دوم ، ساعتی عالی انتقام شرف ، ما شرکت هنرمندان  
معروف

تعاناجیان محترم . در این قسم . مانو زبلاء ، خوانندۀ محبوب  
و هنرمند . ما ارکستر ماند تعناناخانه . جند برنامه اجرا می کند .  
به جنم برهم زدنی . هیئت ارکستر در صحنه جای  
می گیرند . بهترتب ، مردی بلند مala و نابینا . و بولنی دردست  
دارد . جوانکی لاغر . ما چشانی نا بهتا . باها را می کشد به  
طرف جازی در گوش سن . و بالاخره . مردی عظیم الجثة . مثل  
منشی علف . انبوه موی سیاه بیرون زده از چاک چرکین گریبانش .  
ما همه حته . دابره کوچکی در دست دارد . به قدر که کف  
دست . فیل و فنجان .

مانو زبلاء آفتایی می شود روی صحنه . مان برتو سیماشی  
جراغهای مهناشی . و تعناناجیان دست می زندند . سلانه سلانه  
عدم می زند گرد سن . دم باشی های بلاسکو . حوراسی سفید و گوتاه  
ما حاشه رود . از مان حورابها . دو جوب کبود و گردگره .  
کهنه سیاه و چرکینی گرد کمرش . یعنی دامن . و بلوزی سبز  
رینگ . هرنگ فلمهای نشاد خانعهای قلعه . لبها سخت قرمز .



هر مار نزدیک و بولن زن نابسا می‌رسد، مشتاب می‌جرخد گرد  
خودش، جین‌های دامستن باز می‌شود و بالا می‌آید مانند حشر،  
و ران‌هایش بجهنم می‌خورد. سبید کدر و بر گدومک، همرک  
دیواری دوغ آب مالی شده که روشن صداها مکن و بشه نشته  
باشد. حلوي صحنه که می‌آید، ابروشی بالا می‌اندازد، و هر  
مار جنمکی می‌زند بهمک معاناجی، و گاهی فحشی و مزاحی.

- مدآفا، دینب کحا بودی، حاکن؟

- داش اسماں، نبره

و پاسح تعاناجیان، خلی سریع، گوشی سخت در انتظار هستد.

- خدمتو، عوضی

- حقوق الـف، می‌گیر، مهبا سنکنه

و ماقهان می‌رود و می‌استد بـت بلندگو و می‌زند زیر آواز

من از بـی قربی خار سر دیفار فهمیدم

که ناگـی کـی نـمـی گـرـد بـدـین بـالـانـشـبـنـیـهـا

گوشی سوهان می‌کشند روی بوس، و ارکسر هصجنان می‌سوارد

سرای خودش، بـانـو زـلا جـنـدـیـار تـکـرـار مـیـکـنـد سـتـ رـا و نـاـگـیـانـ

محمد را خالی می‌کند، و آب از آب مکان نـمـی خـورـد، ارکسر

همـسانـ سـرـگـرمـ کـارـ خـوبـشـ اـ کـهـ سـازـ، فـرـیـادـ، اـزـ سـمـحـهـ

اـکـنـوـ، رـفـاـصـهـ نـهـرـ، بـانـوـ نـهـیـنـ

در دـمـ، هـسـکـلـ حـاقـ بـانـوـ سـهـیـنـ بـرـ مـیـکـنـدـ صـحـنـهـ رـاـ، سـانـهـاـ

مـیـجـبـنـدـ زـرـ بـلـوزـ زـرـدـقـامـ، اـبـروـهاـ مـالـاـ مـیـبـرـنـدـ وـ بـائـنـ مـیـ-

افـتـنـدـ، جـنـمـهـاـ تـابـهـنـاـ مـیـشـونـدـ، وـ بـکـ درـ سـانـ جـنـمـکـ، وـ مـیـ-

چـرـخـدـ بـهـدـورـ خـودـشـ انـوـهـیـ گـوـسـتـ دـوـدـآـلـوـدـ، درـ سـاـبـهـ حـسـ

قرـمزـ دـامـنـ، وـ شـورـتـ سـرـ.



در این هنگام ، و بولن نواز نایبنا ، می زند زیر آواز و  
ماقی اعضا ، ارکستر همچنان می نوازند ، با هم حرف می زند ،  
فاه فاه می خندند ، سلام و تعارف و احوالبرسی می کند با اعشا -  
چنان ، و کاه و بیکاه نیم خیز می شوند از جا و تعظیمی و سرتکان  
دادنی ، و گاه خاموش می مانند و مات .

و مانوشیهن ، همچنانکه می خورد به گرد خودش ، اشاره ای  
می کند بهمک نایابی و می برسد :

- داشتن ، سمعت چنده ؟

- به رب مونده بدهش

ریاضه نایاب دیگری می خورد گرد صحنه و نایبدید می -  
سید .

لعله ای نمی گذرد ، فرباد گوشخراشی بلند می شود از پشت  
نایابیان ، مردی است که بلطف می فروند

- اصر

- جمه

- سکو برگرد ، کحا رفتتمک ، مای نا سمعت هش برقصه ،  
ماکس خیال می کنه خونه خالنه ، بخشو سیگر سارش  
اصحر ، هیان دایره زن عظیم الحنه ، می رود بست صحنه ، و دمی  
سعد ، همراه مانوشیهن ، ظاهر می شود در صحنه ، رقص ماردیگر  
شروع می شود ، و ارکستر همچنان می نوازد .

ساعی هست می شود ، مانوشیهن صحنه را خالی می -  
کد ، تما احیان هنوز نفسی نکنده ، باز فرباد از بست صحنه  
- اکنون سپرده سو سط هنرمند شرق حناب آقای عادی  
برده ، که نا حالا مالا بود ، می افتاد باشی ، رنگ تیره ارغوانی ،

زنده، و گله بگله و مله، لام گردیست جب، بقدر بد  
کف دست، سوزانده است برده را، از همان سوراخ، دستی سرون  
می‌آید و لامرا می‌جرخاند، لام خاموش می‌شود.  
از پنجه برده صدای سازهای ارکستر بگوش می‌رسد،  
به حز صدای دایره، برده مala می‌رود و آفای عادی ظاهری -  
گردد، همان اصر افاقت که دایره می‌زد و بدمتر صاحب  
تنفس رفت پست برده و رقاد را برگرداند. کتی انداخته روی  
نامه اش، سطی عرق کشم حشد جم دست راستش، و جانوی  
برهنه دست جپش، می‌ابتد جلوی بلندگو، صدا سر می‌دهد،  
مثل اینکه فلزی را مکشند روی فلز دیگر در زوزه باد

در بابان اگر صد بار سرگردان شوی  
بیشتر است اندر وطن محتاج مادران شوی  
کف می‌زنند تعاناجان، تنظیم می‌کند هنرمند و می‌گوید بسای  
- محلی هم‌آقاپونم، کوجبک همه آقاپونم، جاگر همه آقاپونم  
سطی عرق را می‌گرداند در فضا و سر می‌کند، ناز، بازمی‌کند  
دهان را و صدا سر می‌دهد:

دوای درد من باشد آقاپون، عرق کشم  
دوای درد من باشد آقاپون، عرق کشم  
غم و دردم را می‌کنند فراموش  
عرق کشم  
عرق کشم

مار دیگر سطی را سر می‌کند، حانو را می‌اندازد بالا و می-  
جرخاند چند مار گرد سرش و فطیمه قطمه می‌کند فضا را و ناز  
آواز

الهی هر که بدخواه وطن شد در بدر گردید

نمایا جیان: الهی، الهی

بزیر چاقوی مشی رجب خونش هدر گردید

نمایا جیان: الهی، الهی

سوت‌های ملند، جهجهه ملبلي، صدای باها که کوه بد من شود روی

زمین، گرد و خاک، تعظیم‌های هنرمند و صدابش که:

— اینقدر خحال‌تمون ندین، ما که عرق گردیدم

استقدنه جوب‌کاری نکنن

باما شوما که خوار نا رو....

به دیگه... تو نفیری به چیزی می‌کم آ...

خرعمای دیگر عرق سر می‌کند، و باز خواندن را از

سر می‌گردید، ما سرگردانی که بناهی تکرار می‌شود:

برای فردای ملت ایران، باید بگوشیم

برای فردای ملت ایران، باید بگوشیم

و سرانجام، جرخی می‌زند گرد خودش و صحته را ترک می‌گوید،

برده می‌افتد پائین، گرد و خاک بدهوا می‌رود و در دم همان

فریاد از پیش صحنه،

پایان ساز و آواز و تبلیغات

در این قسم برنامه، نماش اجرا می‌شود

سازن انتقام شرف

ما شرکت هنرمندان نامی، مخصوصاً "قهرمان کمدی"،

رب‌النوع خنده، آفای مدد خندان

ناد و خرم باشد

ت نما حوض



گوشه راست بردہ بالا و باشن می‌رود. مردی ظاهر می‌شود جلوی ارغوانی بردہ، همان اصرافاً قاست. انسوہ مو همچنان بیرون‌زده از جاک گربه‌اش، لحظه‌ای بعد، گوشه چب بردہ می‌رود به‌کنار، مرد دیگری می‌آید بیرون، نوازنده جاز است، بلند بالا و مات.

اصرافاً می‌رود به‌طرفش و می‌گوید، با لحنی تحکم‌آمیز

- من به دختر نشونت مبدم کیفتو بزن

- گفشو؟

- بس نه جیشو

جطو؟

- جطونداره ناکس، بس تو این هیکلو واسه جی اینقذه‌کردی؟

- آخه خرج داره

- جه قذه؟

- دوس تون

- مبدم، بالا راسیفت

هر کدام از سویی خارج می‌شوند، در همه این مدت، مردی ایسناده است پشت بردہ و با دست‌حاش بردہ را می‌کند به عف، نا حا سغدر کافی ناز شود حلوي سرده سرای رفت‌آمد و بازی هنرپیشگان، نکھانی از صورت مژده، و آنداشن راشناشان می‌بینند از سوراخ‌های بردہ و از خلال وصله‌ها، همچون کد-های بربده بربده تصویری.

زنی کنار می‌زند گوشه حب بردہ را و نمایان می‌سود حلوي جنم تماش‌جان، شهمن خانم رفاهه است، کمی سد-دارد، همان بلوز سر و همان دامن منکی، حز آنکه حوراب نابلون زهوار در رفت‌های کنده است بهای کوش‌الودن، می‌کود.



- جه خاسون حلوتی، جه فذر ساکته، اصن ناکسی گبر نمی آد،  
وای، دیر شد، جواب آقا جونسو جی بدم - ناکسی، ناکسی -  
- ننه سگ نشند، انگار دنبالش کردن -

گوشه چب برده می رود کنار، جازی بلند بالامی آبد  
حلوی برده، نتابان می رود معطرف زن و می گوید:

- سلام

- سلامو زهرمار

- خانم گفتم سلام

- غلط کردي

- خام سیسم، کاری از دمعون میاد، کمکتون کنم  
- خلط کردي، متوجه، سرو گمشو، مرتبکه نره خر، خجالت نمی -  
کنم، (فریاد می زند) ناکسی، ناکسی، کیفیش را می گذارد زمین،  
می دود استطرف و آنطرف، مرد کف را برمی دارد و نابدید  
می شود. زن بس از مدتی می ابتد و شروع می کند به حین زدن.  
جمعه های سرمه

- بدادرم برین، بدادرم برین، کفم زدن  
از مان تماشاجیان فرباد ملندی

- قریون گفت

- ناندم تو دهنست

طنین خنده تماشاجیان

مردی بدیدار می شود از سمت چب برده، نابوئی به  
سر دارد، سالخورده می نماید، می آبد نزدیک زن که حالدارد  
می خنده مانعاق تماشاجیان،

- آیه جی شده؟

.....

- کفتو زدن

- آخه آبحی . اسن وست روز تو اسن خابون جکار داری . مکه

نمی بینی جه قادر خلوته . برنده نوش بر نمی زنده .

- کفم ، کفم ،

- جطو کفتو زدن ؟

- به دیلاقی از اون طرف اوید و زد

- همینجا وايسا ، الان برمی گردم

می رود بشت صحنده ، صدائی برمی خبزد ، دو تکه جوب  
را می زند بعهم ، درق ، درق ، درق ، فرباد گوشخراسی بلند  
می شود از بشت بردہ و در چلاب برباد بدای مرد سالخورده  
شندہ می شود :

- نره خر ، خجالت نمی کشی ، کیف دختر مردمو می زنی

- غلط گردم ، که خوردم

- راست . ناکس

در سمت جب مرد نابوئی نمایان می شود ، مج حوان  
را می فشد میان انگشتانش ، و بعزم ، می کندش جلوی بردہ ،  
زن می دود طرف مرد ، که کفت را به دست دارد .

- خواهر ، کیفتور بگیر ، همین ناکس کیفتو زده بود ، هیکلشنو  
نیگاکن ، عین جرزه ، به جوب دار قد داره ، حیف که ریگ تو شن  
نیس ، و گرن ، می رفت به کاری دس و با می گرد ، درسه کار سخت  
گبر ساد ، اما دنالش مگردی ، بالاخره ، به لقمه نونی گبر می آد .

مج دست مرد را رها می کند

- برو ، تو رو به خاطر جو ونیت مخشم ، برو خجالت مکن

رو می کند بعن



- آنجی، شام هیجوخت تو این خابونا، تنا را نفتن، خوب  
نس، سرا شما که حتمی بدر دارین، مادر دارین . . . .

- بس جی که دارم، می‌خواسته نداشته باشم، او مده بودم  
جواهراتو از بانک بیکرم

- خونتون کجاست؟

- سلسیل

- بلاکش جنده؟

- هفتنه

- خوب، من میام، مرسوننتون، ناکسی، ناکسی  
هر دو می‌روند بست برد، و تنها ارغوانی چرکن بوده بافسی  
می‌ماند حلی جنمان حماعت تعاناجی و ولنها و سوراخها.  
برده بالا می‌رود

بیرمردی نشته روی یک صندلی چویی، وسط صحنه، مشتی  
بنم سباء، عین طناب، گرد جانهای، کهنه سیاهی پیچیده  
دور سرش، شای سیاهی روی شانعهای لاغر، می‌گوید، با  
مدای زنگداری:

- ابن روز روزا، دو تا دختر داشتن، راس راسی، مصیبه، یه  
جد بدکمر زدمای بیدا نیسته، دخترها رو بندازم بهش و راحت  
نم.

زلا، خواننده نمکن، ظاهر می‌شود روی صحنه، همان  
دم بائی‌های بلاسکو، حوراب سفید و کوتاه، ساق‌های لاغر و  
سر لک و سس، خرامان می‌رود بدطرف حاجی و می‌گوید:

- آقاجون - خواهرم بدانش نند؟

- نه

- وای، حاک عالم

- تو کجا ولش کردی؟

- ولس نکردم، رفتم عکاچوید؛ یزهیرا واساد دم در، وختن  
برگشم، نندیدمش، هر جی گشم سدانش نکردم

- وای دخترم، وای دخترم

می زند محکم فرق سرش، دختر حاجی هم می زند زیر  
گرد، با هم، شره می کنند، ناگهان، کاکاساه نعامان می شود  
در صحنه، ناعاچبان دست می زنند، سوت می کنند، با می-  
کوبند بعزم، جوانکی است لاغر، بالابوشی دارد قرمز، صورت  
ساه، بلکهای ساه، گردن ساه، دستهای ساه و لب‌های  
سرخ.

ساه - جبهه گمه می کنسن؟

حاجی - زهرا گم نده

س - مکه چه فله که گم نه

زهره (ازلا) - خفهشو می ترسن

س - می تربیت خودتی، بدریک

ح - چرا فشن سدی، احمدق

س - من که میتو فشن ندادم

ح - چطو بعن فشن ندادی؟ بدخترم سگی بدریک

س - خوب کردم گفتم، بتوخه

نه آخه من بدرشم، گواله

ساه رو می کند بدختر و فرباد می زند؛ گرهخ

ح - خفهنو، باز که فشن دادی

س - میتو کی فشن داد؟



ح - ساون که سگی کره حر، بعضی من خرم  
س - مگه نی؟

ح - حجالت بکن نره خر  
ساه می رود طرف حاجی، سیک فدمش که می رد، محکم می-  
زند فرق سرحاجی و می گوید:

س - تف مهقر پدرت  
بغی می اندازد روی صورت حاجی، آب دهان ساه بخشن می-  
نود روی گونه بپرمد، بمرش ساهش می آورزد و کن می آید  
به طرف زمن، (خنده شاعران جهان)

ح - حرا نشو رو زمن نمسندازی؟  
ساه - آحد صورت تو بستره  
در همین هنگام صدای دختر گمنده حاجی نشده می نود، از  
پشت دکورها، ما مردی حرف می زند.  
دختر - بفرماین تو

- مرد - نه، خص مشتم، وختش خدمت می رسیم، خدافت  
دختر - خدافت

دختر میابد روی دخنه، همان کفت گمنده را در دست  
دارد، می رود طرف حاجی، رو ببرویش می استد، داستان گمندنش  
را تعریف می کند، بدون آنکه حاجی سوالی بکند.

حاجی رو می کند بذهره و می گوید  
حاجی - تو که گفتی رفته بودی عکاسخونه

زهره - آرد دیگه

زهرا - دروغ میگه

ساه - هر دو نا دروغ میگن، حاجی خاک تو سرت، ما این

دختر سرگ کردست

حاجی - خفه میشی؟

ساه - بدرت خفه شه

حاجی منشی برتاب میکند بعطرف کاکاساه، ساه سرش را می-

دزدد و بهتلافی محکم میزند توى گوش حاجی. برق از حنم

حاجی میبرد

حاجی - چرا میزنی؟

ساه - واسه اینگه خوی

دخترها - (زهره و زهراء) - فاههاد میخندند. طس خنده

تعاناجیان.

صای در ملند میشود.

ساه - انگار در میزنهن

| حاجی - بسن کمه

ساه - کیه؟

صدا از پشت در - شریف دارن؟

ساه رو میکند بده حاجی و میزند - شریف دارن؟

حاجی - مکه کوری؟

ساه - میگن مکه کوری

مبسان - کور خودتی

ساه رو میکند بده حاجی - سکه کور خودتی

حاجی - خفه تو

ساه برمیگردد بعطرف صدا و فرباد میزند. - خدتو

صدا - خودت خفه شو

ساه رو میکند بده حاجی و میگوید - خودت خدتو



حاجی بمهاء - ننمگ میندازت بیرون  
ساه - منگ نننمک میندازت بیرون  
ناگهان، مردی می‌برد و سطحه، مانند گرگی خشمگین، و گربهان  
ساه را می‌گیرد.

مرد - به کی فش می‌دادی؟  
ساه - من نبودم

مرد - بدرگ، خمال کردی، الان بدر تو در میارم  
ساه (خونسرد) - نواسن گشادت می‌خندی، سگ توله  
نازهوارد مثت محکمی می‌زند بدسته ساه، مدتی ما هم گلنhar  
می‌روند،

حاجی و دخترها نگاه می‌کنند و قاهقهه می‌خندند.  
سرانجام مرد، که همان آقای عابدی است. ساه را  
برتاب می‌کند گوشه سحنه و فرباد می‌زند.

مرد - همینجا وابسا، به قدم ورداری قلم پاتو می‌شکم  
ساه - تو دهن ننت می‌خندی

مرد - لال نو (او رو می‌کند بمحاجی) اومدن خدمت شا برا  
فسول نوکری

حاجی - او مدی خواستگاری؟  
میمان - ما احازه‌تون

حاجی می‌برد بمعرف ساه و فرباد می‌زند، قشرمی-  
بسنی، او مد، حاسه‌گاری

ساه - خر نده سیگاره، بدیخت، فلکزده، تخمگ  
ح - لال مسی ما نه

س - خود - لال نی ... اما حاجی. ببا، طرف عوضه

ح - مکه می شناسی؟

س - اره

ح - چبکارس؟

س - آفتابه داره مسجد شاس

| حاجی ، شنامان می رود سعطرف خاصه کار ، گربیانش را می گرد و  
برنامش می کند طرف در و فرباد می زند ،  
- خجالت نمی کنی ، مرتبکه الدنگ ، حرومزاده ، او مدی خواه  
گاری دختر من ، ما اون سلف .

خواستگار - حاجی آقا لغه من حوبه ،

ح - حال کرده گوی می حورم ، سو آفتابه دار مسجد شاشی .

خواستگار - من - عوضی به عرضنون رسوندن .

ح - قنیر می گه

خواستگار - قنیر گه می خوره ، می حهد بطرف ساه ، محکم می -

زند بس گردنش و فربادگنان می گوید :

- ناکس ، من آفتابه داره مسجد شام ،

ساه - نه بی جدم ، حاجی جاخان می کنه ،

خواستگار - من کارمند دولم

ح - راسی

خواستگار - بدبرس

ح - خ ، مانه ، بس من حاضرم

زهرا حاجی را می کد به کناری و در گوش می گوید :

- آفاحون من ، زن این مرتبکه نسبتم .

ح - چرا؟

زهرا - واه اینکه لاته ، بی نامویه ، سی ماهه دنالیم صافنه



سروش کن حاجی اشاره می‌کند بمسیاه و قنبر خواستگار را می‌  
ادارد سرون، صدای در ملند می‌شود. کسی میزند به در.  
ساه، خودنه، ناز سخواد بیاد تو، الان خدمتش میرسم،  
کشن را در می‌آورد، می‌کرد به دستن، بنت در کمین می‌کند، و  
فریاد می‌زند.

— سا نو، نا سر مرد بیدا می‌شود، با لنجکش محکم می‌کوبد  
پسر مهیان خنده تماش‌چان، تازهوارد، که سرش را گرفته  
مان دستا، نی، همان مرد سالخوردمای است، که به دختر حاجی  
کمک کرده است،

مرد — حاجی، اسم من خسرو خانه، او مدم برای امیر خسرو،  
ح — بسی او مدمی خواستگاری  
حسرو خان — ما احازه بزرگتراء،

ح — امن بکم او مده خواستگاری، قنبر، در رحمت امیر واژه،  
ساه، اینم حرد نده، سجاره،

ح — شلخ سا جبه،  
حسرو — ما تجارت می‌کنم،  
ح — سمه، سارکه، مبارکه

حسرو — ما به رانندم داریم، اگه حاج آقا اجازه مدن، او نم  
نوگریستونو قبول کنه،

ح — سمعنی حنی،  
حسرو — ما اجازه حاج آقا سخواد باحناق ما بشد،  
ح — سمه، سارکه، سارکه

حسرو — اجازه مددین خص شم،  
ح — این وخته شب، مده گشنه بربن، رو می‌کند بمسیاه و می-

برد:

نام جی داریم؟

س - نام تو که معلومه

خررو - نام حاجی جبه؟

س - بونجه

ح - خفشو

س - نسب خفته

خررو - از خمر نام گذشتم . حدافی،

برده می افند، گرد و خاک و باز صدا از بند برده،

برده دوم استقام شرف سعد از

هشت ماه

ساناچنان محترم

شنیشند و نشخه نیاش را نیاش

کنند

ستکریم . شب خر

ارغوانی برده، با سوراخها و مسلمهاش، لامپ‌های گردی، مان

هال‌مھائی که به‌کبودی می‌زند، بوی الکل، دود سیگار، سوی‌لای

و لجن، بوی تن‌های عرق کرده شست نفری تماشاچی، فمال

فال و خنده، بعضی روی صندلی حمامتنه زده‌اند و بعضی زانو

را سفل گرفته‌اند، سر بعضی افتاده روی سبیه، و عدمای ما هم

حرف می‌زنند، بلند بلند می‌خندند، فاه فاه، جند نفری، سن

از آنکه کاکاسیاه روی صحنه حرفي بزند، با تکانی بحورد، خنده

را سر می‌دهند. این‌ها، شب‌های متواتی نیاش را دیده‌اند.

و می‌دانند جه می‌شود، عده‌ای دنال این‌ها می‌خندند، وک



و نوکی؛ بکه جیرب می‌زنند گونه و کنار سالن، وقتی همه افتادند  
از خنده، نازه سر را ملنند می‌کنند از روی سنه، ما همانطور  
ما سر رها نده روی سنه، تک خندماهی سر می‌دهند، بینتر  
نبه سکه.

مدادی حارجی شنده می‌شود از بیرون سالن بسی دمی  
و فده، امس نهانش انسقام نرف، ساز، آواز، تبلیغات....  
ناگیان، بوده باز می‌شود، صحنه: به چهار صندلی  
لیستانی منعمل، گردآگرد مزی علی، در مان همان دکورها.  
خسروخان نشنه است روی بکی از صندلی‌ها، زهرا ابتداده  
است کنارش، ما شکمی برآمده، و بعنای اجیان می‌نگرند، گوشی  
می‌خواهند نکس نادگاری ساندارند.

خ - ار رورت که زهرا عالم نده کار و نارم سکن، زهرا قدمش  
اوید داش، هر معامله که می‌کنم نف داره، دو برابر نداشته  
ماند، به برابر و نیم داره، دیگه تومنی بن زار و داره، شکر  
حدا، حدابا صد هزار مرتبه شکر، حالام، چش شیطون کور،  
منزل هشت ماهی، امشب گفتم فک و فامیل بیان و ثامی بزدن،  
فیبر، فیبر ساه می‌برد و سطح صحنه - بله قربان

خ - جه قدر مرنج خیس کردی؟

س - هشتاد من

خ - جه قدر بادنجون خربدی؟

س - هشتاد نا

خ - انگار سقیر با هشتاد و رداشتن، باشه

س - بدم کردم، چن تا از فک و فاسیل مسلم بیان

خ - منه و فک و فاسیل داری؟

س - بس جی که دارم ، خالت مت تو سی بدرم ،  
خ - خفتو ، ننمگ ، راسی فاملات کحان ؟

س - س ناشون تو نوانخونه ، س ناشون تو دبونه خونه  
در این هنگام ، هوشنجخان (اصغر آقای عابدی) از  
سراست با من گذارد روی صحنه ، و از است دیگر ، ساه و  
خرخان بیرون می‌روند ، هوشنج خطاب بعزمرا - خوب خودتو  
گرفتی ، دیگه نوکرتو بهجا نمی‌آری  
زمرا - خفتو سی بدر مادر  
ه - س ساله دنیالتم ، ده سال دیگم نده میام ، تا کار تو  
نکنم ، دس نمی‌کشم .

ز - داشتو من ذارم رو دلب .

ه - خالت خیلی فرسی ؟

ز - بس نه ، خالت همه زنا مت ننت خرابین  
ه - جرا فس مبدی ؟

ز - نا حون از ... درآد

هوشنج می‌رود طرف زهرا و سفلش می‌کند ، ما آن نکم برآمد و اش  
و در هسن لحظه خربخان باز سرمی‌گردد به صحنه  
ح - مرتبکه نره‌حر ، خالت نمی‌کشی ، ملاست ، ملائبت ،  
کت بوسیدی ، شلوار بات کردی ، کروات سی ، ناکس بی‌بدر  
و خرز برمی‌دارد بطرف هوشنج که همچنان نکم آماد کرده  
زمرا را سفل کرده است .

ه - خالته ، زنت خرابه ، جار سال بین ما من رفیق بود ،  
اینم عکش

خ - نده سیم ... درسه ، درسه ، خودنده ، (خطاب بعزمرا)



حنده خانم، بس سه سال آزکار مارو گول زدی، تو خراب‌سودی،  
من خر نفهمیدم، دبدی چطو آبرومو تو محل ریختنی، برو ببرون،  
برو ببرون

ساه روی صحنه بدیدار می‌شود،

س - جمه، جمه، جه خیره، خانم جرا گمه می‌کنه؟

خ - امن زنکه خرابه

س - ارماب اشتباه می‌کنى، از گوجگى می‌شناسمش

خ - برو گمیتو، بدویخت، برسن گمین، ... بقیر بدر هر سه‌تون  
برده می‌افتد و، بدون درنگ، صدا بلند می‌شود از پشت برده  
تعاشا جیان محترم، خوش آمدید، بنشیند و بردۀ آخر

مارو تعانا کنند

مک برده و مک آکت از تعابش انتقام شرف مانده، همه  
خوشنی سماخرنی

نشنند و نتیجه تعابش و آکتو ببینند، مرسى، منتظرم،  
خوش باشد.

\*\*\*

رهرا می‌آید جلوی برده، خودش را بهجده مان عبای سامی  
(عبای حاجی) می‌شنند کف صحنه، دستش را دراز می‌کند طرف  
تعاناحیان و می‌گوید:

رهرا - رحم کمن، رحم کمن، عاچزم، مدحشم، گشم، مه  
برون مهمن عاچز کمک کمس  
برده ار گوشه راست برده می‌آید سرون، تلوبنلوجوران، گتش  
روی سامه‌اس (حاجی بدر زهراس در نقشی نازه) روسروی زهرا،  
س سه‌ما-احیان می‌اسند.

٦٣ -

ر - گسته، به جزئی ممکن کن

م - اگه باشی ما من سای . ده نووسن مسدم

ذ - عوضی گرفتی

## م - خودتو ساون در نزن . ملینو سا

ز - حدهنو مریکه خر

م لگدی می زند بدنکم زهرا، زهرا بس می افتد، فربادی سر  
می حبزد سخت گوشخراش، از بست برده، (بعنی سوں کودک  
نوزاد)، مرد مبت نابدب می شود. ساد و هویگ‌هان حلیو  
برده ظاهر می شود.

ساه - جنه، حه خبره؟

هوسک - مگه کوری، نمی سنی، زنگه زایدده، زودمان، بحر  
سرخونه، منم سنت سرت مرسم.

هر کدام از بک گونه برده می‌روند سرور

بار دیگر ارغوانی برده می‌رود سکنار، هونگ‌خان استاده‌ماس  
و سط صحت، نگاه می‌کند سدنماشان.

د - فخر، فخر

س - بلہ فربان

ه - هرمز و از کوچه آورده؟.

س - بله قربان، باز اون گدا بپره دانی ماجش می کرد، سر  
ک از اون ریش درازش خجالت نمی کنید.

۵ - می خواهی بزنیش

## س - فردا خشکشو در مبارم

... - . - .



ه - هرمز، هرمز

بس رجه یازده، دوازده سالهای می‌دود روی صحنه، کالش‌های  
ناستائی سهبانش، شلواری چرکش و کوتاه، پراهمنی باره، و  
جهه‌ای خاک‌آسود و تبره،

هرمز، - جمه آقا‌جان

ه - اون گدای نهشگ که روزا، ماجت می‌کنه

هرمز - نمی‌دونم آقا‌جان

ه - گفتم قشر جوق بکنه تو آستینش

هوششگ صحنه را ترک می‌گوید، گدای پیر بپداش می‌شود، (خسرو  
خان است، رسن گذاشت، عای حاجی روی دوشش و عمامه  
حاجی سرش) می‌آمد و می‌نشیند کنار هرمز، روی زمین، و هرمز  
را نفل می‌کند.

س - مرته که خر، از اون ربیت خجالت بکن

ح - من دیگه ازم گذشته، کاری ازم برنساد، خودم نمی -  
دونم نجزا-انقدر، معان بجه مهر دارم، هروخ می‌بهینم دلم  
کاب مبنه

س - بدتخم که کتاب منه

خ - اگه سرگذشتو سدونی، انقدر سهم مدو سرا نمی‌گلشی

س - مگو شنقم

خ - سرگذشت من زیاده

س - مانه، هر قدر زیادمانه، نب درازه، گوش می‌گشم  
خره داستان نهاش را مازگو می‌کند، ما آب و ناب سار،  
ما آنجا که می‌گوید:

ح - وختی عمالتو آوردم خونه نوکرنم ماهاش بود

س - اسم توکرش جی بود؟

ح - فنر

س - مت اینکه خودم، آره خودم، حره من قسم

خ - من سرم نو قسری؟

س - آره دیگه، مگه کوری

خ - مهر بدري و آرزوی انتقام، منو نا حالا زده نیگر داشته،

حالا او مدم انتقامو بیکرم

هرمز - قنبر این که؟

س - بدر اصلیتنه

هرمز می برد، بعگردن حسرخان می آویزد و فریاد می زند: اما

اما

هونشک با می گذارد به صحته

ه - اس که، قنبر؟

س - مگه نمی سئی، بد گداش

هونشک محکم می زند توی گوش گدا، فرماد می زند: مگه انسجا

گداخونس؟ سو سیرون، مونشکه خر.

خ - من گدا نشم، خروم؛ مادیت میباد، سی بدر، ۹ سال آزگار

از اون روز می گذره، درسه زوارم در رفته، اما پنجم قوت داره،

حالا انتقامو ازت می گرم.

خوار سو . . .

می جید: گلوی هونشک را می فرند مان انگشتانش، هونشک

دراز می شود روی زمیں، خاموش، توانا جیان دست می زند.

سوت می کشد و فریاد می زند: دس خوش، بزن ماکو، سرن،

خستکنو درآر،





س - خوب گردی بدرگ صابو کشتی  
خ - خیالم راحت ند، حالا دیگه روم میشه سرمو تو محل بلن  
کنم.  
ارغوانی برد، ماز می‌گسترد جلوی دهدگان تعناجیان، هاله  
گرد لاس‌های گردی غلیظ تر می‌شود و همان صدای اولی، بار  
دیگر، طنین می‌اندازد از پشت برد:  
تعناجیان محترم، در این حا نباش انتقام شرف تمام  
ند، حسرخان انتقامنو گرفت،  
خوش آمدید، فرداشت، برنامه ساز، آواز، تبلیغات  
و نباش انتقام شرف، ما شرکت قهرمان خنده، مددآفخندان  
خوش آمدید.



رسانی از این دیوار کوچه معان دیوارکوچه،  
ناملوئی آویزان به وسط رسما:

درمانگاه شاره ۱

درب محقر و رنگ و رو رفته، بلعماهی باریک و آجری،  
دلانی تاریک و نور، جند اطاق سو در تو همه تنگ و خده،  
بنناه، نصت خانم، همه جاندی؛ مثلثی دست و با و سر  
و گردن و نکم ...

لابلای تاریکی دلان و خنگی اطاق. سرخ درمانگاه، کوتاه و  
جات. سماش ناداب، روپوش سفید و باکره، بش مزی  
جویی. روی میز دوات و فلم و نسخه و یک درجه، زنی رنگ  
بربده و لاغر تکه داده جلوی میز:

- آقای دکتر بدادم برسین، هر جی می کنم خونم سندنهاد:  
دکتر پیشخدمت را صدا می کند، بادداشتی می دهد به دستش  
و می گوید سریوش ببارستان، لحظهای نگذشته پیشخدمت باز  
می گردد،

- قربان مگه بول ناکسی ندارم ....

و دکتر می گوید:

دوازده سالی است درمانگاه ناُسی نده، در این مدت  
شش هزار کارت بهداشتی صادر کرده است، برای نش هزارزن،  
۴۵۰۰ کارت بایگانی ندهاند، صاحبانش تلب ندهاند ماسرون

روضه‌اند از قلعه، ولی هزار و بانصد کارت در حربان است، اوائل زن‌ها جندان استقلالی نمی‌کردند از درمانگاه، ولی، وقتی دیدند میلایان سنتلیس چطور فلح می‌شوند، بی‌کار می‌مانند، شروع کردند به‌آمدن بدرامانگاه، حالا روزی شدت هفتاد نفر مراجمه می‌کنند، که جهار بفتح نائی مبتلا داریم، ماهانه‌ندود- نائی، صد نائی، دست کم هفتاد هشتاد درمانگاه سنتلا به سوزاک هستند، بست در حد سوزاک حاد، باقی سوزاک مزمن، سابق زن‌ها خودنگان با روش‌های خانگی معالجه می‌کردند، وقتی سنتلا می‌شدند، حال می‌کردند، حوتان کشید شده با گرمیان گرده، سقول خودنگان سردی می‌خوردند، امثال، هندوانه، شیر، خست، عناب، گشنز، آب زرگ، آب آلو، اما حالا متوجه نده‌اند کار گرمی ما سردی نست، مراجمه می‌کنند برای معالجه صحیح، المثه اوائل ترتیبی برای مراجمه منظم زن‌ها شود، به دلخواه خودنگان می‌آمدند، اما حالا هفتمای یک بار باید برای معاینه ساسد، و هر شش ماه بکبار برای آزمایش خون، البته این ساختن مناب درمانگاه نست، نه فضائی، نه ماغی، نه سزه و گلی، نا بیجاره زن‌ها که همه عمرنگان نوی اطاق‌های نارگ و خفه می‌گذره، دست کم هفتمای بکبار، جنمنگان به گل و گناهی بیفتند، با نزدیق بینی سیلن که همه کارها درست نمی‌شود، منکل دیگر زن‌ها بارداری است، هر بنجاه نفری که بدرامانگاه راجمه می‌کنند، بفتح نا شش نفرشان باردارند، می- روند سه‌یار در و آن در می‌زنند کورتاز کنند عده‌ای موفق می- شوند سه‌یار می‌اندازند، عده‌ای نمی‌توانند و در قلعه وضع حمل می‌کنند حبل روزی سجه را در قلعه نگاهداری می‌کنند،



بعد من سوارند سرورنگاههای حخصوصی با دولی، در فلهه رن-  
هائی هستند که سر و دختر بزرگ دارند، سنتر سجمها حر-  
سدارند مادرشان جه کاره است .. جون زن‌ها خودشان را شهار  
می‌کنند، به مجدها شان نشان نمی‌دهند.

رویه‌رفته روز بروز بیشتر بعما مراحمه می‌کنند، ستر-  
ب خاطر کب و کارشان، جون وقتی مبتلا می‌شوند، از کارشان  
حلوگیری می‌کنند، در ششه بیکار می‌مانند، بیکار ماندن هم  
برای این سجارهای وحشتناک است، جون مفروضند، بیشترشان  
معتادند، ناید صد جور قط بدھند، مک روز که سکارمی‌شوند  
فللکارها هجوم می‌آورند، بوت از سرخون می‌کنند، بعد من  
خطاطر هزار جور کلک می‌زنند تا در هر شرائطی بتوانند سکارشان  
ادامه بدھند، خطط دیگری که تهدیدشان می‌کند نیوچ سریع  
سواری‌های مری است، با وضع زندگی که دارند، از دحام  
خانهها، سواری‌های مری همراه تهدیدشان می‌کند، بدشان  
هم به تدریج قدرت مقاومت در برابر سواری‌ها را از دست داده  
است.

ولی منکل کار ما وضع زن‌هائی است که در کنترل ما  
ستند، این‌ها زن‌های خیامان‌گرد هستند، نعدادشان هم زیاد  
است، صح نا شب دنیال منیری در خیامان‌ها پرسه می‌زند،  
و هر روز عدمای را مبتلا می‌کنند، برستار زنی را همراه می-  
آورد:

- دکتر چهل روزه نباشد مابنه
- این چهل روز کجا بودی؟
- رفته بودم سافرت،



- برو شناسنامه را بردار بنا  
 - آفای دکتر سجملو گذاشت مانک، سخوارم قرض بگرم  
 - سرو برای بک ساعت هم نده بگیر سارش  
 زن بدستواری اطاق را ترک کرد. دکتر گفت کاهی اتفاق  
 می‌افتد، مدتی قلمه را ترک می‌کنند، می‌روند توی خیابان‌ها  
 کاهی هم شوهر می‌کنند، وقتی سرمه گردند قلمه می‌گوبند مسافرت  
 بودیم، اگر ازدواج کرده باشند، نا مدتی حق ندارند در قلمه  
 کار کنند، بهمن خاطر، سعی می‌کنند شناسنامه‌های را نشان  
 ندهند.

نمونه کارت‌های بهداشتی  
 تاریخچه زندگی

---

محل العاق مکن

نام

نام مادر

نام حاصل‌زادگی

س

نامه شناسنامه

محل بولد

محل بک...

نام صاحب مزل

ازدواج

نامه شناسنامه

اولاد



حد ناریخجه، نقل دین و نقطه بمنطقه از کارت‌های  
بهدافنی مابگانی درمانگاه

ناریخجه زندگی ۱

۱۰ سال پیش از شوهرش طلاق گرفته، زنی او را اعفان  
نموده به شهرنو آورده است.

ناریخجه زندگی ۲

س سال قبل شوهرش فوت گرده، زن معروفه‌ای به عنوان اینکه  
او را گلختی ببرد، بدشیرنو آورده است.

ناریخجه زندگی ۳

دو سال قبل شوهرش او را در فاحشه خانه آبادان بعن معرفه  
نروخت. پس از آن مدت بکمال است در شهرنو زندگی می‌گند

ناریخجه زندگی شماره ۴

بعملت داشتن زن بابا به شهرنو آمده است

ناریخجه زندگی شماره ۵

جون چدر مادرتی با او سازش نداشته او را اذبت می‌گردند به

شهرنو آمده است.

ناریخجه زندگی شماره ۶  
چون مادرن شیرنو بوده او هم پیش مادرن بزرگ شده من  
۱۷ سال



ناریخجه زندگی شماره ۷  
سے سال قبل چون معتمد بوده شوهرش او را طلاق داده به شهر  
نو آمده است

ناریخجه زندگی شماره ۸  
سے ماه قبل شوهر داشته طلاق گرفته شوفری او را گول زده به  
شهرنو آورده است

ناریخجه زندگی شماره ۹  
بعلت ناسازگاری مادر شوهرش طلاق گرفته به شهرنو آمده است

ناریخجه زندگی شماره ۱۰  
۱۵ ماه قبل بر اثر ایننه شوهرش بی بفاعت بوده، نمی توانسته  
او را اداره نماید، خودش هم کار می گردد در اداره چانی از  
شوهرش طلاق گرفته، هک سر دسته اغفالش گردد به شهرنو آورده  
است

ناریخجه زندگی شماره ۱۱

۵ سال قتل پیرزنی او را اغفال نموده ساخته در منزل او را  
بهرد به گلختنی، بد از دو روزی که در منزل او بوده آبروی او  
را بوده، او را ول کرده، چون از پدر مادرش خجالت می کنده  
نوار گرده به شهرنو آمده

ناربخجه زندگی شماره ۱۲  
شوهرش فوت گرده، بجهای داشت سقط گرده به شهرنو آمده است

ناربخجه زندگی شماره ۱۳  
چون شوهرش بدترکیب بوده است، او را نمی خواسته است، خلاص  
گرفته، مادرش او را به شهرنو آورده است.

ناربخجه زندگی شماره ۱۴  
۸ سال قتل در منزل پدرش زندگی می گردد، اغفالش تردید، بس  
از ازاله سکارت ول کرده، محصور شده به شهرنو آمده، مدنسی  
با مرد دیگری زندگی می گردد، چون عبانی می گردد ساخته  
شهرنو آمده است

ناربخجه زندگی شماره ۱۵  
۲ سال قتل با مردی آتنا نده، دانخان همان مرد شهرنو  
آمده است

ناربخجه زندگی شماره ۱۶  
۷ سال قتل به علت فوت پدر مادر، داداشن سربرت شهرنو

آمده است



ناریحجه زندگی شماره ۱۷

۸ سال فل طلاق گرفته، بعد از طلاق در تهران ول شده است  
بعلت نداشتن محل زندگی، به شهر نو آمده است.

ناریحجه زندگی شماره ۱۸

۷ سال قبل شوهرش نوت گرده، زن معروفه او را اغفال گرده  
به شهر نو آورده است در عرض ۷ سال پک مرتبه شوهر گرده و  
رفته طلاق گرفته، دوباره به شهر نو آمده است.

ناریحجه زندگی شماره ۱۹

لال است ....

علمه است میان جبار دیواری حیاط کلانتری، مردی گریه می-  
کند، کودکی سیون، زی می نالد و نفرس می کند، جند نفر  
برخان می کنند بعهم، و دو سه نفر ماب و خاموش ایستاده اند.  
مردی فربه و تنومند، زانو زده است جلوی پای جناب  
سروان، ما تصرع ببابی می گوید:

- حمرب رئس، نوکرتم، اول خدا، بد تو، هسن،  
سوی دنها، اول فدرت خدا، بعدن قدرت تو، دیگه مفسح جی  
عرض کنم کنکه، هر ناکسی عرض گرده کوچیکت اصحر به کتسی  
(او اشاره می کند، به خودش) گردن کلپتی گرده، غلط گرده، بی

بدر ما جاکرت دشمنی داشته، حناب رئس خاک رسربا نام،  
اول خدا.... بعد....

نجونی و فربادی، مردی که می دود و ماند مک قدمی  
حناب سروان، چشانش سرخ و ملیه، رگهای گردنش بیرون  
زده و گمود،

- بولم، بولم، حناب رئس دستم مدام است، اس  
لامعث بولمو زده، خودم دیدم، خودم مجشو گرفتم حناب  
رئس....

- بولت چقدر بود؟

- سی شونم حناب رئس، اس لامعث....  
و بدمدی اشاره می کنندلیدمالا، رسیده بیوش، که حاموش اساده  
اس و پاسانی مجش را در میان دستش می فشارد.

مرد دیگری بسدا می شود، سخن می کند در برادر رئس  
کلاسری، عذرخواهی می کند، بورش می طلبد، سعد از تردید  
و دودلی سار، سراغ اساب و انانهان را می گرد که سمه  
سی بصرفت رفته.

- سکیتر را مأمور کردم طرف حلهل و هشت ساعت  
درد منزل را سدا کند.

- ولی فربان حالا ده روزه

- جه حیره، طلکار هم هسنه، خودت گفتی هفس  
هفت هزار نومان انانهو سردن، میهم دسور دادم همونند رصیرب  
 محلس کن، سازم گلهداری، نازه دیر سنده، سدا سمه.  
حالا نوشت زن و مردی اس که نسون و فرمادسان بر  
گرده فضای حیاط را، سرو روی هر دو خونآلود اس و گلدب

• • • • •

گلد کیود، مرد بیش دستی می کند و می گوید:

– جناب سروان، این سلطنه جند نعرو تحریک کرده  
سو خونش ریختن سرم، و کنکم زدن....  
و زن می دود مان حرف مرد:



– برو جاکش خحالت نکش، آقای رئیس، این دیوس  
هفت سال بیش نورم بود، شانزده هزار تومان ازم گرفته، طلاقم  
داده، بازم ننمک هر روز ماد ماچ می حواد، من ماچ به کسی  
نعمدم.

و در میان این هناهو ترجیع بند مرد جاق و گشتاپ  
مول، که راسو زده است جلوی بای رئیس کلانتری و ببابی  
نکرار می کند.

– حضرت رئیس، اول خدا، بعدش خودت، همین توی  
دنا، اول قدرت خدا، بعدش قدرت جناب رئیس، باقبیش کنکه....  
جلوی کلاستری، ناکسی، هنوز راه نافتداده، زنی دست  
سلند می کند، سوار می سود، بمقصد ابران شهر، راننده:

– خانم خیامونی شدی؟

– خیامون کار بیتره، اگه آخر کار آزادان سر نرمه

– جرا تو قلعه کار نمی کنی؟

– صرف بداره، هر جی درسیاد، بابس بدم بابت کرايه  
اطاق، سهم حاکش، حق خانم رئیس، انعام دربان، آشیز، بول  
نهار، نام، بگار، جاقی، ما بابت قسط، نازه آخرش هیجی،  
منتریام دیه، مشی نیسن، لات و قوتی و جیگولن

– بن خیامون صرفش بیشتره

– آه، گر آزادان نیفتم، او نم محلو سکنه، تو هفت

بدفه بخوبیگیره، حاسم صاده، نازه جاندارام هی  
- تو خابون که زاندار سی

- بارهای منترما سی مدرس، بدر قادر ندارن، آدمو  
مسن و سط سامونا، کارتونو که کردن، ول می کمن مسون رسماون،  
و در هیرن، جاندارام فوری سر مرسو حر آدمو میگیرن، نده  
بارهای و خما منترهای ناکس کیفمودن، بعضینون که مس  
کنکم میزش، هزار حورا دستوازارمی کن، صداب درآد، جاندار حلوا  
بات سز مسنه، با مردا که کار ندارن، بجه خاننا رو می گمن،  
حرسنه می گنی، بدر مونو در میارن، عرض دو هفتة، بدفه بدفه  
بز سارموده گبر جاندار سفسم، کارمون ساختن، قلعه خوشن  
ابه امده....

جند نفری حاسم مسن خابون.

- بیزور عد تا، بد بخنی دس زیاده، از دختر جارده  
گرفته تا زن شعیشه، نوهردار، سی نوهر، دخترها هن محملن،  
اما نوی کارن، زنا هن سوردارن، اما مت ریگ بلن متن،  
دیگه کار خانای قلبه خرابه، اسم شهرنو بد در رفته، نازه،  
اونا حونگلترن، تعیش نرن، حیون نرن، نازه کارن، حاسی نون  
مارو آجر کردن.

ناکی رسید ساپرانته، زن بساده ند، خداحافظی  
کرد و رفت - استناد در ساده ناریکی، حنم بدراه منتری، اگر  
آزادان سر نرسد، گرفتار زاندارم نسود، منتری مس ساده،  
کفتن را به بقعا نبرد، کنکن نزند، در برھوت سایان رهائی  
نگند، نازه ما انتهیه رفب ویده، اگر نوست مهاد سرد.

۳- وزن و اسطحه بر حسب مدت اشتغال به فوادی  
(سال)

سال	۱۰-۱۴	۱۵-۱۱	۱۰-۱۰	-
	۱۲	۷	۱	-
			۱	-

۴- وزن و اسطحه بر حسب تعداد روپیهان که برای آنها منزدی می‌برند

تعداد روپیهان	۱-۴	۴-۷	۷-۱۰	۱۰-۱۱	۱۱-۱۴	۱۴-۱۶	۱۶-۱۷	۱۷-۱۸	۱۸-۲۰
تعداد اسطحه	۲	۳	۴	-	۱	۱	۱	۱	۱



۱- نوزیع و اسطمعا بروحب وضح سجاد

دص سراد	سیساد	خواندن دوشت	سا ۴ ابتدائی	سا ۶ ابتدائی
عداد	۱۱	۱	۱	۱

۶- نوزیع و اسطمعا بروحب سلیمانی که از رویی بابت هر منشی میگیرند در آمد متوجه آنان در روز

(رسال)

درآمد سطح در روز	درآمد از هر مشتری	۱۰۰ - ۱۰۱	۱۰۰ - ۵۱	۱۵۰ - ۱۵۱	۱۵۱ - ۱۰۰	۲۰۱ - ۲۰۰
-	-	-	-	-	-	-
-	-	-	-	-	-	-
-	-	-	-	-	-	-
-	-	-	-	-	-	-
-	-	-	-	-	-	-
-	-	-	-	-	-	-
۱۵۰	۸۰	۱۰	۱۰	۱۰۱	۱۵۱	۲۰۱





نیویم اسپادها را بحسب نهاد مذکور انتخاب

دربار	دریانایی	سرمه	دستیات
دارد	دارد	سرمه	دستیات
دارد	دارد	سرمه	دستیات
دارد	دارد	سرمه	دستیات
دارد	دارد	سرمه	دستیات

۷۰ - مجموعه - محمود زند مقدم  
۱- توزیع واسطه‌ها به حسب درآمد متوسط در روز و مبلغی که در روز صرف انتباختان می‌گذرد

درآمد روزانه	درآمد روزانه صروف انتباخت	۱۰۰-۵۱	۱۰۰-۱۰۱	۱۰۰-۱۱۵	-	-	-	-	-
۳۰۰-۲۵۱	۵۱-۱۰۰	۱۰۱-۱۵۰	۱۰۱-۱۰۱	۱۰۱-۱۱۵	-	-	-	-	-
۳۰۰-۲۰۰	۵۱-۱۰۰	۱۰۱-۱۵۰	۱۰۱-۱۰۱	۱۰۱-۱۱۵	-	-	-	-	-
۳۰۰-۱۵۰	۵۱-۱۰۰	۱۰۱-۱۵۰	۱۰۱-۱۰۱	۱۰۱-۱۱۵	-	-	-	-	-
۳۰۰-۱۰۰	۵۱-۱۰۰	۱۰۱-۱۵۰	۱۰۱-۱۰۱	۱۰۱-۱۱۵	-	-	-	-	-
۳۰۰-۵۰	۵۱-۱۰۰	۱۰۱-۱۵۰	۱۰۱-۱۰۱	۱۰۱-۱۱۵	-	-	-	-	-
۳۰۰-۰	۵۱-۱۰۰	۱۰۱-۱۵۰	۱۰۱-۱۰۱	۱۰۱-۱۱۵	-	-	-	-	-



**نوع سردسکان به حسب مدت اشتغال باکار سردسکی و نوع فعالیت**

مبلغ	نوع فحالت	مدت انتقال (سال)	کسر ارجاع	دستگیر	سازمان	رد نهی	مجموع
۲۷							
۱۶							
۱۳							
۵۰							
۲۴							
۱۵							
۱۶							
۲							
۱۰							
۲							
۲							
۰							
۱							
۱۰							
۲							
۲							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰							
۱							
۱							
۱۰				</td			

موزع فرآنی سردستان بروجوب هر عقالس در حدیکه از روی میگیرد

۲۲ - محدود زند مقدم

درصد حسب رسال	۱۰	۵۰	اطهار شده	جسم
بروی عقالس	۱۰	۵۰	۰	۰
دشکر	۰	۰	۰	۰
سامان	۱۱	۱۱	۰	۰
ردسته	۱۲	۱۲	۰	۰
جسل	۱	۱	۰	۰
۱۷	۱۴	۰	۰	۰





توزيع فرایادی دکانهای فله بر حسب نداد کارکنان

		نداد کارکنان		نداد دکانها	
		اطهار سده مو		اطهار غطیل	
جنس	عمر	۵	۶	۷	۸
۱۷۶	۱	۰	۱	۱۱	۱۲
۱۷۶	۲	۴	۵	۲	۳
۱۷۶	جمع	۴	۵	۳	۲

توزيع فرایادی دکانهای فله بر حسب اجاره‌های ماهانه  
(رسال)

		اجاره میان ماهی		اجاره دهی	
		۱۵۰ تا ۲۵۰		۲۵۱ تا ۳۵۰	
جنس	عمر	۱۰۰۰	۱۱۰۰	۱۲۰۰	۱۳۰۰
۱۷۶	۱	۴	۲	۱۰	۱۱
۱۷۶	۲	۰	۱	۱۱	۱۱
۱۷۶	جمع	۴	۳	۲۱	۲۱

نوزیع فراوانی سردسکان بوحسین نوع فعالیت و درآمد متوسط در روز  
(سریال)

۷۴

محمد زند مقدم

درآمدروزانه برپال و نوع فعالیت	دستگیر سالان	سرمه	۲۷	۱۹	۶	۴	۳	۱	۱۲	۵	۰	۱	۷۷
۱۰۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰	۸۰۰۰
۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰
۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰
۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰
۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱	۱۰۰۱
۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱	۵۰۰۱
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۵۰
۱۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۱۲
۷۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۷۷



**توزيع سردتگان بر حسب نوع فعالیت و وضع اعتماد**



مسنون شود:

کتاب کوچه غرہنگ لغات، اصطلاحات، تعبیرات، فرب.-  
المثل‌های فارسی  
لهر عاملو

زمینه‌سازی ماریا

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۴-۷۹۵/۳/۲۷

۲۰ ربیع